

## پیشینه پزشکی در ایران باستان (پیش از اسلام)

### دوران آریایی و زرتشت و هخامنشی ها

جستار پزشکی و پزشکان، بیمارستان و پیشینه آنها در ایران باستان، از مواردی است که بیشتر تاریخ‌نویسان بدان اشاره نموده و این دانش پزشکی به مانند بسیاری از دانش‌های دیگر در ایران از دوران قدیم و پیامد آن در دوران هخامنشی و اشکانیان و ساسانیان جایگاه ی ارجمند داشته است.

آنچه از نسک‌های تاریخی برمیآید، این است که پزشکان، دانش پزشکی و ارگان‌ها پزشکی در ایران در دوران پیش از اسلام (بیشتر در دوران ساسانیان) بسیار رواج داشته اند و بسیار ارجمند بوده اند.

بزرگترین بن مایه ای که درباره پزشکی دوران هخامنشیان و پیش از آن میتوان یافت، اوستا کتاب دینی زرتشتیان و سایر نسک‌های دینی آنان است. بجز آن با بررسی نسک‌ها، تاریخ‌های مشرق و مغرب (یونانیان) نیز پیشینه پزشکی در ایران باستان میتواند بیشتر روشن شود.

روشن است که پزشکی یا هر دانش دیگری از مردم و تمدن‌های مجاور خود نمی توانسته بی بهره بوده باشد، ایران نیز از این دسته جدا نبوده است، منتهی میزان رخنه دانش پزشکی اقوام بر روی یکدیگر را باید با بررسی تاریخ پزشکی قوم‌های گوناگون روشن نمود.

از درون نگری برگ‌های تاریخ چنین بدست میآید که مهاجرت قوم آریایی به سرزمین ایران و سکونت در آن به درستی ابتدای تاریخ پزشکی کشور ما می باشد، و این نکته در اوستا و در نسک‌های تاریخ‌نویسان مشرق و مغرب آمده است.

قدیمی ترین دوره تاریخ پزشکی در کشور ما دوره آریایی است، که آریایی‌ها در زادگاه نخستین خود که آن را **آباریا ویزه** میخواندند که گمان میرود سی قرن پیش از زادروز مسیح باشد، آغاز گردیده است.

در این دوره به باور زرتشتیان نخستین پزشک به نام **تریثا (Thrita)** بوده است، که میتوان این پزشک را همانند **ایم‌هوتپ (در مصر) و اسقلیبوس (در یونان)** دانست.

پزشکی ایران باستان که پایه های آن چه در بهداشت و چه در درمان و همچنین قوانین و چهارچوب‌های آن دارای جایگاه ی ارزنده میباشد، چندین قرن پیش از زادروز مسیح، که از ورود و رخنه پزشکی یونانی و بقراطی به ایران اثری دیده نمی شود وجود داشته است. باید گفت این جایگاه ارزنده به دلیل آمیزش‌های فرهنگی ایرانیان و به دلیل پیروزی‌هایی که پادشاهان هخامنشی بدست آورده بودند، بدست آمده. منتهی پس از آمدن بقراط و نزدیکی ایرانیان و جنگ‌های ایران و یونان، پای پزشکی یونانی هم به ایران باز شد و اثری بر روی پزشکی ایران گذاشت.

برخی باور دارند که پایه های پزشکی و دست آوردهای آن نخست به دست ایرانیان به یونانیان برده شده است و اما اثری از آثار دانش‌های یونانی تا ۷۰۰ سال پیش از زادروز مسیح در ایران دیده نمی شود، تا آنکه از ۵۰۰ سال پیش از زادروز یعنی ۲۰۰ سال پس از آن آثار دانش‌های یونانی در ایران نمایان گردیده است.

از درونمایه نسک‌های تاریخ ایران باستان چنین بدست میآید که مکتب زرتشت یا مکتب مزدیسنا خیلی پیشتر و زودتر از مکتب‌های پزشکی یونان در دنیا وجود داشته اند.

مکتب مزدیسنا که تحت رهبری زرتشت در شمال غربی ایران (آذربایجان) ایجاد گردیده، و در این مکتب روش درمان و بهبود به روش دینی و روحانی به مردم آموخته شده، و چون باور پیروان زرتشت آن بوده که اهورامزدا نیکی را آفریده و رنج و درد و بیماری از وسوسه اهریمن است، بدین جهت مبارزه بین بیماری و بهبود یعنی اهریمن و اهورامزدا پیوسته برقرار بوده. و این امر که به راستی نیاز کامل بشر برای بهبودی و تندرستی بدنش بوده و بسیار طبیعی میباشد، پس باورهای مذهبی آنان و فلسفه بالا در لباس روحانیت در آمده است.

در ایران باستان دو مکتب وجود داشته، یکی مکتب مزدیسنا و دیگری مکتب اکباتان.

در مکتب مزدیسنا که به پیروی از دستوره‌های زرتشت پیامبر ایران باستان می‌باشد، هر جستاری که در اوستا و سایر نسکهای دینی زرتشتیان آمده، نشانه این مکتب می‌باشد. درمان و بهبود بیماران و بهبود درد دردمندان همچنین مراجعه به پزشک که در فرهنگ ایران باستان دیده می‌شود، همه از آموزه‌های زرتشت می‌باشند، و میتوان گفت ورود واژه پزشکی و جدا ساختن خرافات از درمان، و واگذاری درمان به پزشک را نخست در پزشکی زرتشت و مکتب مزدیسنا می‌بینیم. شاید افتخار جداسازی خرافات از پزشکی را که به بقراط می‌بندند نخست از آن ایرانیان باشد. باید گفت اساس بزرگ این مکتب استواری به پاکی و راستی و چهار عنصر می‌باشد.

درباره خود زرتشت پیامبر هم گفته‌هایی از آگاهی او از درمان و بهبود بیماری وجود دارد، می‌گویند لهراسب که به بیماری سختی دچار شده بود به روش بهبود تلقینی بدست اشوزرتشت بهبود یافته است.

مکتب دیگر دوران ایران باستان، مکتب اکباتان می‌باشد، و این مکتب نزدیک به یک صد سال پس از زرتشت بدست یکی از شاگردان وی به نام سنپوراهوم ستوت ( **saena poure ahumstute** ) پایه‌گذاری گردید. وی با یکصد تن از شاگردانش، کار درمان مردم را بدست داشت.

**پلوتارک (Plutarque)** در کتاب خود اشاره کرده است که در مکتب اکباتان، که خودش بدان راه یافته بود، از حکمت و ستاره‌شناسی و پزشکی و جغرافیا آموزش داده می‌شده و صد شاگرد در آن در حال آموزش بوده‌اند.

اشاره به این دو مکتب ایران باستان بر آن بود که هنگامی که از مکتب‌های کنیدوس و کوس در یونان و اسکندریه در مصر گفتگو می‌شود، این نکته روشن گردد که در ایران باستان هم مکتب‌های پزشکی وجود داشته است. اینکه این مکتب‌ها بر روی مکتب‌های یونان و مصر چه اثری داشته‌اند بدرستی روشن نیست.

اما در ۷۰۰ سال پیش از زادروز مسیح در یونان آثاری که دال بر آگاهی‌های پزشکی مانند ایران بوده باشد، دیده نمی‌شود، بلکه با آمدن بقراط است که جنبش بزرگی به این دانش داده شده است، که پس از آن وی را "پدر پزشکی" نامیده‌اند، وانگهی بسیاری از واژه‌های پزشکی از ریشه هندواروپایی و برخی ریشه بابلی دارند.

باید دانست که پیش از پاگیری دو مکتب کوس و کنیدوس در یونان، در ایران و کناره‌های دجله و فرات و همچنین هندوستان دانش پزشکی برای خود جا و مکانی ارجمند داشته است. برای نمونه در هندوستان آموزش دانش پزشکی انجام می‌شده است و باور " اخلاط چهارگانه " در نسکهای هندیان دیده می‌شود. چنین برمیآید که این نگرها از هندوستان به ایران آمده و ایرانیان پرچمدار گسترش این بینش بوده‌اند.

در پزشکی هندی چنانکه از نسکهای آنان درباره پزشکی بر می‌آید، آنکه فصلی از این دانشها در مورد بدن انسان است بگونه نقشی از دنیاست، که هر بخشی از بدن آدمی را به بخشی از زمین همانند شده است: پشت به آسمان، بافتها به خاک، استخوانها به کوهها، رگها به نهرها، خون بدن به آب اقیانوسها، کبد به گیاه، و مغز به فلز(مابقی در دل خاک) همانند گردیده است.

در ایران باستان باور خلطی سهم بزرگی در پیدایش باورهای انسان یا جهان کوچک داشته است، و به موجب این نگر انسان تمام ساخته‌های جهان را به میزان و جایگاه ی کوچکتر بازسازی می‌نماید.

درست همین باورها در نوشتاری از بقراط دیده می‌شود. اکنون باید دانست باورها و نگرهای بالا که همانند یکدیگر می‌باشند، کدام یک نخستین است!! آنچه بیشتر امکان دارد درست باشد، آن است که بقراط پس از نگرهای هندیان و ایرانیان بدان روی آورده است، و اندیشه نخستین باید از خارج یونان باشد و آنچه در یونان و آثار بقراط است نظر پسین باشد.

به هر روی این چنین مینماید که باورها و اندیشه‌های نخستین پزشکی بیشتر از ایران و هند، مرکزهای نخستین خود چنانکه گفته شد، به یونان رفته است و اگر دانش پزشکی هندیان را قدیمی تر از ایران بدانیم، میتوان گفت ایران پل انتقالی دانش پزشکی به یونان بوده است.

از دورانهای بسیار روشن و از نظر پزشکی شایان توجه، دوران جمشید پادشاه پیشدادی می باشد. پادشاهی جمشید دورانی بوده که در آن دوران نه سرما و نه گرما وجود داشته و جهان از مرگ دیوآفریده پاک بود. ( یشتها بخش دوم تا پنجم آبان یشت).

دیگر آنکه در همین یشت درباره خدمات جمشید آمده است که وی به دستور اهورامزدا بر آن بوده است تا دنیایی خوب برای مردم فراهم کند و محلی برای پیروان دین برگزیند، جوی آب و چراگاه برای حیوانات و خاتمه ها و سردابها درست کند و تخمهای جانورانی که خوبتر و قشنگ تر باشند، و گیاهانی بلند و خوشبو و خوراکیهای خوشمزه فراهم کند، و نطفه ها و تخم هائی از هر گروهی که ممکن شود یک جفت در آن جاها بیاورد که در تمام مدتی که در آن بسر میبرند پوسیده و فاسد نگردد.

از آن گذشته افراد ناکامل که دارای بیماریهای بدنهاد هستند در آنجا نبرد و آنها که ناخوشیهای اهریمنی دارند، بدان جایگاهها داخل نگردند، تا بتواند برای مردم گله و رمه فراهم سازد. و آنان از گرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ دوری جویند (یشتها- آبان یشت).

فردوسی در فصل پادشاهی جمشید گوید:

ندیدند مرگ اندر آن روزگار  
میان بسته دیوان بسان رهی

چنین سال سیصد همیرفت کار  
ز رنج و ز بدشان نبود آگهی

درباره جمشید در زامیاد یشت آمده ( بخشهای ۳۱ تا ۳۸ ) آنکه در روی هفت کشور، پادشاهی میکرد، چیره بر دیوان و جاودان و پریها بود و در دورانش خوردنی و نوشیدنی فاسد نمی گردید....."

گرشاسب در نسکهای دینی ایرانیان باستان، پس از جمشید دارنده جلال و فرگشت، در زامیاد یشت بخشهای ۳۸ تا ۴۴ آمده است: " هنگامی فراز جمشید روی برگرداند، به شکل و صورت مرغی بر گرشاسب سایه افکند و آنگاه گرشاسب نیرو گرفت و نامورترین ناموران گشت."

## نخستین پزشک

در اوستا آمده است که اولین پزشک **تریته (Thrita)** پدر گرشاسب پهلوان بوده، این مرد کسی است که بر باور زرتشتیان بیماری و مرگ و زخم نیزه و تب سوزان را درمان میکرده است.

پزشک بزرگ که در پزشکی زرتشت به نام **ترتونا (Threataona)** است کسی است که به راستی آورنده دانش پزشکی و کشنده روح پلید است که انگره مینو مییابد، فزون بر آن، دهنده هوم و سازنده تریاق نیز می باشد.

در وندیداد باب بیستم در بخش اول و دوم آمده است:

« زرتشت از اهورامزدا سوال کرد " کیست در میان دانایان و پرهیزکاران و توانگران و پیشوایان که تندرستی دهنده و باطل کننده جادو و زورآور که بیماری و مرگ و زخم نیزه پران و گرمای تب را از تن مردم قطع کرد؟"

اهورامزدا در پاسخ فرمود: " ای سپتیمان زرتشت، تریته در میان مردم و پرهیزگاران و پیشوایان اولین فردی است که تندرستی دهنده و از میان برنده جادو و زورآور بیماری را و مرگ و زخم نیزه پران و گرمای تب را از تن مردمان دور نماید.»

در بخش سوم آمده است که :

« تریته پزشک برای درمان جستجو کرد و از فلزات درمان برای مقابله با درد و مرگ بی هنگام و سوختن و تب و سردرد و تب لرزه و مرض آژانه و بیماری اژوه و بیماری پلید و مارگزیدن و بیماری دورکه و بیماری ساری و نظر بد و گندیدگی و کثافت که اهریمن در تن مردم آورد، بوجود آورد. »

همچنین در نسکهای زرتشتیان آمده است: « که اهورامزدا کاردی جواهر نشان به تریته بخشید تا با آن عمل جراحی انجام دهد.»

از آن گذشته تریته از ویژگی گیاهان دارویی و شیره و فشرده آنها آگاهی داشته است.

به هر روی گفته میشود که اول فردی که بدرمان بیماران پرداخته تریته است که آریاییها و هندیها او را خوب می شناختند و دستورهایش را در کشور آریان پیروی می نمودند.

در فروردین یشت بخش ۱۳۱ آمده است که:

« فروهر پاک دین فریدون از خاندان آبتین را میستائیم از برای ایستادگی بر ضد گری و تب سرد...»

اما واژه تریته که هندیان از آن یاد می نمایند و در اوستا به نام تریته آمده، بنگر می رسد همان فریدون است.

ایران باستان هم همانند قومهها و کشورها دیگر یک "پدر پزشکی" یا بهتر بگوییم، نماینده درمان بخش و بهبود داشتند و همانطور که اسقلیبوس در یونان و ایمهوتپ در مصر بوده، در ایران فریدون می باشد.

غیر از تریته نام دو تن در تاریخ ایران باستان پس از تریته دیده می شود، یکی **Yema** و دیگری **ترااتاونا Thraetaona**. نخستین توانسته است که بیماران پوستی و استخوانی و دندانی را از افراد سالم سوا کند و دومی چنانکه گفته شده ستاره شناس و سازنده هوم و تریاق نیز میباشد. ( از یادداشتهای مرحوم پورداود و رساله آقای دکتر سهراب خدابخشی )

فردوسی بزرگ در شاهنامه خود پیدایش دانش و هنر پزشکی را چنان که در اوستا هم آمده از کارهای بزرگ جمشید دانسته است:

که دارند مردم ره رویتش نیاز  
چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب  
ره تندرستی و راه گزند  
جهان را نیامد چو او خواستار

دگر بویها خوش آورد باز  
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب  
پزشکی و درمان هر دردمند  
همان رازها کرد نیز آشکار

## بهداشت

بهداشت از تکلیف های بزرگ دینی زرتشتیان می باشد. بهداشت فردی و بهداشت و پاکیزگی شهرها نیز جزو همان تکلیف ها برای زرتشتیان آمده است.

درباره بهداشت در فروردین یشت باب ۲۹ بخش ۱۴۱، بر رویارویی با بیماریهای جرب و تب و مانند آنها از فریدون کمک خواسته شده است. همچنین در بخش ۱۴۳ درباره نیرو و تندرستی برای فرزندان گفتگو شده است.

باید دانست ایرانیان قدیم چون به آخرت باورمند بودند، در نتیجه به زندگانی در این دنیا و تندرستی خود نیز پای بندی بودند. ایرانیان بر خلاف پیروان برخی از دینهای کشورهای همجوار که پشت پا به دنیا زده بودند و به زندگانی علاقه نداشتند، باور داشتند که آدمی برای زندگانی سودمند و کارهای اجتماعی آفریده شده است، زیرا که زندگی را یک جنگ و مبارزه همیشگی بین نیکی و بدی می دانسته و می کوشیدند که دنیا را به میل و دلخواه خود و اراده خداوندی آبادان نمایند.

آموزش روحانی و جسمانی فرزندان با پدر و مادر، و بیشتر به دست مادر بوده است. فراهم کردن بهداشت از تکلیف های فرمانروایان بوده و فرمانروایان دادگر میبایستی در کار بهداشت مردم کوشا باشند.

در وندیداد دستورهای بسیاری درباره بهداشت همگانی آمده است. برای نمونه آنکه فردی از فنجانی آب آشامیده، دیگری باید از آشامیدن از آن فنجان خودداری جوید. از چرکینی (کثافات) زنده و همچنین لمس مرده بایستی خودداری نمایند و هنگام شستوی مرده، کسی که انجام این کار را به گردن داشت میبایستی با دستکش مرده را شستشو می داد. این به این

خاطر بود تا از پخش بیماری های واگیر دار میان دیگران خودداری کنند. این روش امروز هم در بیمارستانها انجام میشود.

در بهداشت همگانی، پزشکی زرتشت بسیار پیشرفته است. قوانین مربوط به پاکیزگی فردی و همگانی هر دو بر پایه هایی برای جلوگیری از پخش بیماریهای واگیر دار ریخته شده اند. و همه مردم را از آلودن آتش، آب، خاک و گیاه بازداشته اند.

از نهاده هایی که در پزشکی ایران باستان بدان برخورد می کنیم، نهایت دقت و توجه به شستشوی بدن و لباس است، که جزو بخشهای مهم دینی آنها بوده است.

در میان ایرانیان قدیم پاکیزگی بدن نخستین گرو در نگهداری روح بوده است و در تمام مراسم و در نمازهایشان پاکیزگی و نیروی تن را پایه اول پاکیزگی روح می دانستند. شستشوی مرده و خودداری از هر چه که از مرده و چرکینی ( کثیفی) که از زنده جدا شده باشد واجب بوده، چرا که ممکن است بیماری واگیردار به بدن راه یابد. اگر کسی ناخودآگاه مرده یا چرکینی را لمس نماید تا خود را شستشونکند، نباید داخل گروه مردم گردد. امروز هم در بیمارستانها پس از درگذشتن بیماری اطاق بیمار را شستشو میدهند و پلشت زدایی(ضد عفونی) میکنند و همه پرستاران نیز پس از آن خود را پاکیزه میکنند.

درباره نشستن مگس از فردی به فرد دیگر و یا وزش باد که احتمال انتقال بیماری داده میشود، در آیین زرتشتی امر گردیده که آدمی باید روزی چند مرتبه دست و روی خود را بشوید. (باب پنجم وندیداد و فروغ مزدیسنی).

در باب پاک کنندگان بزرگ، آفتاب را از بزرگترین می دانستند، خاک و آب و باد را نیز پاک می شمردند. برای نمونه درباره زمین کشاورزی در وندیداد در باب سوم آمده است:

« زمینهایی که در آن خانه ساخته شود و اشخاص پروردگار بزرگ را پرستش نمایند و یا آنکه به قوانین مذهبی دو نفر نیز ازدواج نمایند و با فرزندان خود در آنجا به ایزدپرستی سرگرم هستند و زندگی نمایند و یا آنکه در آن بر اثر کشاورزی از چرکینی و باتلاق شیوه آبادانی بخود گیرد و یا زمینی که در آنها گله و رمه تربیت شوند و نمونه های آنها از شرایط نخستین و بزرگ پاکی خاک می باشد. »

خودداری از تماس بدنی با مرده شور و مرده کش از بایستگی ها دانسته شده است و اگر ناخواسته این آمیزش شده باشد، باید فرد پیش از پیوستن به دیگران شستشو نماید. همچنین از بستر زنان باردار باید دوری جوید چرا که احتمال واگیر بیماریهای گوناگون وجود داشته است.

آلودگی آب را به چرکینی(کثافات) از گناهان بزرگ دانسته اند و اگر کسی در هنگام گذر از جوی آب ببیند که آن جوی به چرکینی آلوده شده است، بر هر زرتشتی بایسته است که آن چرکینی را از جوی دور نماید. **پاکی و پاکیزگی در آیین زرتشتی نهاد پارسایی است.**

دود دادن و سوزاندن چیزهای خوشبو در آتش را برای پاک کردن درست می دانستند و در حقیقت آتش را به مانند آفتاب از پاک کنندگان می دانستند، به همین روی آتش نزد آنان گرامی بوده است.

## بهداشت آب

ایرانیان آب را از هر نوع پلیدی دور داشته و چون آب را برای آبادانی و پیشرفت کشور بسیار مهم میدانستند به پاکیزگی و بهداشت آن هم بسیار پای بند بودند.

آب در آیین زرتشت بسیار ارجمند و ارزنده و از خواندن نسکهای دینی زرتشتیان چنین برداشت میگردد که این داهی بسیار مقدس بوده است. آب را بن مایه زندگی همه موجودات و رستنیها و آبادانی میدانستند و برای نگاهداری آن فرشته ای داشتند به نام خرداد.

- برای آب روشنی و زلالی و بی رنگی و بویی و مزه و عدم آلودگی به چرکینی را نیکو میدانستند.

- ریختن چرکینی و ناپاکی مانند مدفوع و ادرار و آب دهان و خون و گشنه‌های چهار گانه (اخلاط) و لاشه و مانند اینها در آب را ناروا (ممنوع) و گناهکار را سزاوار به مجازات میدانستند. مجازات فردی که در آب جاری، گشنه‌های چهار گانه (اخلاط) و آب دهان می انداخت این بوده که می بایست مبلغی جهت آتش مقدس به مغان بپردازد و همچنین صد حیوان زیان آور بکشد.

- آنان باور داشتند که برای آشامیدن، هر کس باید باردانی (ظرفی) سوا داشته باشد.

- شستشوی بدن و لباس در آب جاری ناروا و نادرست بود. به همین‌گونه اگر کسی می خواست شنا کند، می بایستی نخست خود را در خارج از آب بشوید و پاک کند سپس وارد آب گردد.

تاریخ‌نویسان یونانی مانند هرودوت نوشته اند که آب جاری نزد ایرانیان مقدس بوده و پیوسته از ناپاکی و ورود چرکینی بدان جلوگیری می نموده اند. دیگر تاریخ‌نویسان یونانی نیز از قبیل استرابون و گزنفون هم مانند هرودوت از جایگاه بزرگ آب در میان ایرانیان در کتابهای خود نوشته اند.

در بخشهای ۲۶ تا ۴۱ باب ششم و نهم در مورد گفته های بالا آمده است.

هرگاه مزدپرستان به یک آب جاری برسند که در آن مرده سگ یا انسان باشد چه باید بکنند؟  
« دستور است که با کفش کنده و لباس کنده درنگ کند تا مرده به سوی او بیاید، آنگاه تا مچ پا در آب رود و مرده را بیرون آورد و اگر لازم گردد تا کمر در آب رود تا به بدن مرده برسد ( و بیرون آورد).»

اگر مرده سگ یا انسان در آب جاری گنبدیده شده باشد مزدپرستان چه باید بکنند؟  
« باید هر قدر که در دو دست او جا بگیرد از آب بیرون بیاورد و بر زمین خشک بگذارد. »

چقدر از آب جاری ( در صورتی که مرده در آن افتد) نجس و چرکین و کثیف می شود؟  
« باید مرده از آب بیرون آورده شود و سه بار باران بر آب ببارد تا آن آب پاک شود و به مانند پیشین قابل خوردن حیوان و انسان می شود. »

از این روشهای بهداشتی و پزشکی برمی آید که آب هم به مانند آتش همان احترام و بزرگی را دارا بوده است.

در وندیداد، باب ۲، بخش ۳۴ درباره محل نگاهداری آب آمده است:

« جمشید در محلی آب را به اندازه مسافت هزار قدم انبار کرد در آنجا بازاری ساخت که در آن سبزیها و خوراک فاسد نشونده بود.»

فیثاغورس در سیاحتنامه خود در ایران گوید:

« پادشاهان هخامنشی پیوسته از آب رودخانه نزدیک شهر شوش بهره می نمودند و در هنگام سفر از هر آبی ( یا از آبهای معمولی ) نمی آشامیدند و برای اینکه هنگام سفر بی آب نباشند، آب را در تنگ های نقره ذخیره نموده، میان گردونه ها می کشیدند. آب را می جوشاندند تا از پاکی آن اطمینان حاصل نمایند، تا رفع احتیاج نمایند.»

کوتاه اینکه در ایران باستان پاک شمردن آب و نینداختن چرکینی و لاشه و مردار بر روی زمین از کردارهای بسیار مهم و آداب دینی آنان بوده است، این نشانه دهنده آن است که ایرانیان باستان به وجود آمدن برخی بیماریها را در لاشه انسانی و مردار حیوانی و ناپاکی و گندیدگی را در نتیجه آلودگی آب می دانستند.

بیماریها

در نسکهای دینی زرتشتیان و نسکهای تاریخی نام بیشماری از بیماریها آمده است. نام بخشی از این بیماریها را میتوان با بیماریهای کنونی سنجش کرد تا روشن گردد چه بیماریهایی بوده اند. اما شوربختانه نامهای شمار دیگری از این بیماریها روشن نیست، تنها میتوان به گمان و از روی سنجش آنها را شناخت.

#### تب

واژه تب در اوستا به شکل **تفنو** و **تپنو** زیاد دیده می شود، که چم آن تب می باشد، به چم بیماری که دمای طبیعی بدن آدمی را بالا برد. واژه های **تپیدن** و **تپش** و مانند آنها از این واژه آمده اند. بجز تب، واژه تب گرم (ممکن است آفتاب زدگی باشد؟) نیز دیده شده است.

باید گفت تب که یکی از نشانه های بیماریها و بخشی از آنهاست، خود به تنهایی محل و مکان ویژه ای در پزشکی از خیلی پیش پیدا نموده و بخشی از آن بوده که مهمتر گردیده و عنوان مستقل یافته است.

#### دیو تب

آن تبی بوده است که آدمی را پریشان و گیج و بیهوش می نموده است. شاید نگر به تبهای شدید بر اثر بیماریهای عفونی و یا سرسام بوده است.

#### سردرد

واژه سردرد درست به همینگونه در اوستا با نام بیماریهای دیگر آمده است. در بخش هفتم، باب بیستم و نندیداد به روشنی گفته میشود " ..... ای سردرد به تو نفرین می کنم.....".

#### تب لرزه

این واژه که در اوستا آمده است و بسیار روشن می باشد بنظر می رسد همان تب نوبه باشد. بدین شکل "..... ای تب لرزه به تو نفرین می کنم" ( بخش هفتم – باب بیستم و نندیداد).

#### پیس (Vitiligo)

در اوستا واژه ای به نام **پنسه (Paesak)** است که همان پیس یا پیسی می باشد که به تازی آن را **برص** میگویند. فرد پیسی دور از مردم زندگی می کرده است. بیماری پیسی در بیشتر نسکهای پزشکی قدیم دیده شده است. برخی اوقات این بیماری را با جذام (**Lepre**) و یا با یکی از نشانه های جذام اشتباه نموده اند.

در بخش هفتم و نهم باب بیستم و نندیداد از بیماری پلید نام برده شده است که بنظر می رسد پیس باشد و در پهلوی واژه **پسک (Pesak)** آمده است.

#### کچلی

از کچلی در اوستا زیر واژه پوشنده تر بیماریهای پوستی سخن رفته است.

#### جرب (Gale)

در اوستا جرب به نام **گرنو (Garno)** که همان گری میباشد آمده و درمان کننده این بیماری جایگاه ی ارجمند داشته است.

#### آماس و ورم

در مورد این دو پدیده در نسکهای ایران باستان به نام باد سفید و باد سرخ و باد کبود نام برده شده است و بنگر میرسد اینها آماس های کلیوی **Nephritis, Erysipele Oedeme** باشند.

#### گندیدگی و چرکینی

در اوستا این دو همراه بسیاری از بیماریها آمده اند که میتوان گفت به چرک کردن و یا همان گندیدگی های (عفونتهای) ناشی از بیماری های دیگر گفته میشود.

## بیماریهای پلید

در اوستا نامی از بیماریهای پلید برده که بزشتی و بدی از آنها یاد شده است. در بخشهای ۶، ۷ و ۹ باب ۲۰ وندیداد از بیماریهای پلید نام برده شده است، که بیشتر به نظر جذام یا پیس میرسد.

## سوختگی ها Brulures

یکی از بیماریهایی که در پزشکی ایران باستان دیده میشود، سوختگی یا سوختگی هاست. آنچه از نوشته های نسکهای دینی زرتشتیان و نسکهای تاریخی بدست میاید، ایرانیان باستان به بیماریهای پوستی اهمیت زیاد می دادند و چون به زیبایی و برازندگی بدن و اندام بسیار باورمند بودند، بدینگونه در درمان آنها و خودداری از بیماریهای پوستی بی اندازه کوشش می نمودند.

## مارگزیدگی

از مارگزیدگی در وندیداد در بخش هفتم باب بیستم نام برده شده است.

## مرگ بی هنگام

این نام در وندیداد آمده است و میتوان آنرا با سگته ها یکی دانست.

## گوژپستی و گوژسینه ای

که نگر به همان برآمدگی ستون مهرها از پشت و برآمدگی استخوان سینه از جلو میباشد. بنابراین گوژپستی را ممکن است بیشتر همان بیماری **Pott** دانست.

## بیماریهای چشم

اما درباره بیماریهای چشم باید دانست که در نسکهای دینی و همچنین در تاریخ هم از این بخش دانش پزشکی و هم از چشم پزشکی نام برده شده است. برای نمونه در دینکرت (هشتم و دوازدهم و سی و سوم) از چشم پزشکی گفتگو شده است.

فردوسی شاعر نامی ایران در خوان هفتم رستم آنجا که رستم به مازندران برای رهایی کاوس رفته است گوید:

بخون دل و مغز دیو سپید  
که چون خون او را بسان سرشک  
شود تیرگی پاک با خون

پزشکان که دیدند کردند امید  
چنین گفت فرزانه مردی پزشک  
چکانی سه قطره بچشم اندرون

## زایمان و سقط جنین و بیماریها زنان و بهداشت آنها

سقط جنین در آیین زرتشت از کارهای بسیار ناهنجار بوده، بدین چم که نابودی زندگی را از بین بردن و نابودی والاترین شکل آفرینندگی اهورامزدا میدانستند.

در اوستا به جنین چهار ماه و ده روز چندان اهمیت داده نشده است، به نگر میرسد باورمند بودند که روح در بدن وی وارد نشده است.

هنگامی که سقط جنین روی میداد، پس از زایمان شراب برای زانو سفارش می نمودند، همچنین غذا به زانو داده میشد اما زانو میبایستی از خوردن آب خودداری ورزد. اگر زانو دچار تب میگردد روز چهارم میتوانست آب بیاشامد.

چنین بنگر میرسد که در پزشکی ایران باستان در مورد برخی از داروهای سقط کننده جنین می دانستند و میتوانستند داروهایی برای سقط جنین فراهم کنند. از داروهایی که در اوستا از آن در این مورد آمده است بنگ ( از شاهدانه) میباشد.



درباره سقط جنین قوانین و آدابی بود که نگهداری و پرستاری زنان باردار بی سرپرست را خاطر نشان ساخته است و با شگفتی می بینیم که حتی درباره سگهای حامله نیز اشاره گردیده است، بدین جم که افراد باورمند میبایست از هر حیوان بارداری چه از دوبا یا چهارپا، زن یا ماده سگ نگهداری نمایند.

## بیماریها دیگر

در نسکهای دینی زرتشتیان از بیماری هایی نامبرده شده است که عده ای از آنها شناخته نشده اند ولی برخی از آنها را میتوان به گمان دریافت که چه بوده اند.

در باب ۲۰ و ۲۱ وندیداد در بخشهایی چند نامهایی از بیماریها برده شده است که آگاهی از آنها بیهوده نیست.

بخش ۷: ای درد، ای مرگ، ای سوختن، ای تب، ای سردرد، ای تب لرزه، ای بیماری اژانه، ای بیماری اژوهه، ای بیماری پلید، ای مارگزیدن، ای بیماری دورکه، ای بیماری ساری، ای نظر بد، به تو نفرین میکنم.

بخش نهم: با بیماری ایشیره، با بیماری اغویر، با بیماری اغرا، با بیماری اوغرا، با درد، با مرگ بی هنگام، با سوختن، با تب، با سردرد، با تب لرزه، با بیماری اژانه، با بیماری اژوهه، با بیماری پلید، با مارگزیدن، با بیماری دورکه، با بیماری ساری، با نظر بد و گندیدگی و چرکینی یافت که اهریمن در تن مردم آورد، مقابله میکنیم.

باب ۲۱ بخش ۱۷: ای خورشید و ماه و ستارگان طلوع کنید برای دور کردن مرض کخودی، برای مرض ایهی، برای دور کردن جادوگر زناکار.

اژن (اژانه) **Ajana** - یک گونه بیماری - حالت تهوع  
اژوهه **Ajahva** - یک گونه بیماری یا برهمخوردگی دماغی و حواس و بدخویی و سرماخوردگی شدید و سرفه حیوانی  
مرض پلید - بیشتر بنگر میرسد جذام و پیس باشد.  
مارگزیدگی - روشن است.

دورکه **Droka** - بیماری و اختلال دماغی، لاغری  
بیماریهای ساری - بنگر میرسد بیماریهای بومی باشد.  
نظر بد یا بد نظری - بنگر میرسد بد چشمی و یا چشم زخم باشد.  
ایشیره (ای شیر) **Ishire** - یک گونه بیماری یا برهمخوردگی حواس، بدخویی، سرماخوردگی شدید و سرفه حیوانی  
اغویر (اغویر - اغویری) - یک گونه برهمخوردگی دماغی و حواس  
اغرا - گونه ای بیماری است.  
اوغرا - گونه ای بیماری است.  
مرگ بی هنگام - بنگر میرسد سکت و آنگونه باشد.  
کخودی - کج، روح تبهکار  
ایهی (ای خ) **Ayahi** - طاعونی، حالت تهوع

در آبان یشت بند دو و در فروردین یشت بند ۱۳۱ از چند بیماری نام برده شده است.  
بدین شکل:

از این زورمن (آب تقدیس شده) نباید بنوشد: نه یک سرته (**Sareta**)، نه یک تب دار، نه یک ناقص الاعضا، نه یک سچی (**Satchie**)، نه یک کسویش (**Kaswiche**) زن، نه کسی که گاتها نمیسراید، نه یک پیسی.

در فروردین یشت بند ۱۳۱ نیز از چند بیماری نام برده شده است.  
بدین شکل:

فروهرپور آبتین را درود میفرستیم، از برای مقاومت بر ضد جرب و تب و تب لرزه و نوزه (**Naetz**) و ووارشه (**Wavarcha**) و .....

سرته - سرماخوردگی، بی خونی (مجازی)، ترسیدن، لرزیدن  
سچی - در فرهنگ اوستا تحت عنوان مس چیش یعنی کلمات زشت و شیطانی ادا کردن، بدگویی ترجمه گردیده است.

کسویش - (کسوی) پستی، فرومایگی، خست  
ننز - اخلاطی (مزاجی) است.  
کثافت، پلیدی، آلودگی، زشتی، ناپاکی  
• ناتوانی، سستی، نقص، وسواس، اخلاط

• واوارشه (واورشی) - ناپرهیزگاری، هرزگی

بیماریهای زیر نیز از فرهنگ اوستا استخراج گردیده است:

اژیواک - دردیکه از گزیدن مار تولید میشود.  
اغستی - لرز، لرزیدن، نرمی استخوان  
اغستی - گندیدگی (عفونت)  
ایفر (Oyfar) - رودل، سو هاضمه، امتلای معدی  
ادرش (Oderesheha) - بدبینی، تبهکاری

برابره‌های بیماریهای نامبرده شده در بالا از فرهنگ اوستا بنام:

نوشته K. E. Kanga A Complet Dictionary of the Avesta – English Language  
چاپ بمبئی سال ۱۹۰۰ میلادی گرفته شده است.

## پیشگیری بیماریها

پلشت زدایی (ضد عفونی) - حشره کشی - پیشگیری بیماریها و گندزدایی و حشره کشی (یا کشتن جانوران زیان آور) از  
جستارهای بسیار ارجمند در بهداشت و پزشکی ایران باستان می باشد.

در ایران باستان هنگام بیماریهای واگیر یا به گفته آن دوران "بیماریهای پرمگ" آداب و رفتار و روش (برش‌نوم -  
Barchenume) ویژه ای به کار گرفته میشده که بدرستی جداسازی بیماران از مردمان سالم بوده است.

جداسازی بیماران در پایه نخست مورد نگر ایرانیان باستان بوده است. برای نمونه دوری از کسی که به پیسی دچار شده  
بود، و کارهایی که برای زن در دوران ماهانه انجام میشده یا درباره زنی که بچه مرده به دنیا آورده است، در نگر گرفته  
میشده و برای همین کسی جز پرستاران و همراهان و پزشکان نمیتوانستند دست به زانو بزنند. اینها و نمونه هایی از این  
روشها برای جلوگیری از پخش بیماریها بوده است.

زنی که بچه مرده به دنیا آورده و یا افرادی که با خاکسپاری مردگان سروکار داشتند، می بایست از دیگران دور باشند، یا  
آنکه افرادی که دست به مرده می زدند می بایست خود را پلشت زدایی نمایند و کارهایی که برای نمونه زن آبستن و  
همانند آنها باید انجام دهند، می رساند که جداسازی بیماران در ایران باستان بسیار رایج بوده است.

ایرانیان باور داشتند که بیمار برای نزدیکانش خطر داشته است، منتهی باید دانست در آن دوران به مانند امروز آگاهی  
های بسیاری در مورد بیماریها همه گیر بر ایرانیان باستان روشن نبوده و دلیل پخش بیماریها را به درستی نمی دانستند.  
پس نمی توان چشمداشت که به روش زیربنایی (سیستماتیک) این امر یعنی جداساختن بیماران در همه موارد انجام  
گردیده شده باشد، تنها باید دانست جدا ساختن بیماران گرفتار به تب پس از زایمان اجباری بوده است.

بنابراین کوشش در پیشگیری از بیماری در ایران باستان وجود داشته و جلوگیری از آلودگی آب و محیط بیمار و آتش و  
زمین و از بین بردن آنها همه به مانند آن بوده که پیشگیری در برابر بیماریها انجام گیرد.

در هنگام آشکار شدن بیماریهای همه گیر به مانند طاعون و وبا و آبله، بیماران در مکانی دور از دیگران می زیستند و با  
دیگران در تماس نبودند. بیماران هر یک در رختخواب جدا استراحت می نمودند و از کاسه ای جدا خوراک می خوردند و

آب می آشامیدند و پس از بر طرف شدن بیماری خود را شستشو داده و پلشت زدایی می کردند و با گیاهان و شیره های خوشبو که در آتش می ریختند خود را بخور می دادند.

مواد پلشت بر به دو گروه بخش میگردید: مواد فیزیکی و مواد شیمیایی.

### مواد فیزیکی

که میتوان گفت شامل آفتاب و آتش (گرما) و سرما است.

درباره آتش که هم از پاک کنندگان و هم از پلشت زدها بوده در اوستا به درازا از آن گفته شده است. در باب هشتم و نندیداد از بخش ۷۳ تا ۹۶ دستورات بسیاری در مورد آتش آمده است و از این دستورات جایگاه و ارج آتش در آیین زرتشت چه از روی پاک کنندگی و چه از روی پلشت بری نمایان می گردد. این پاکی زدایی درباره رخت، خانه، اسباب و آوند و باردان های آهنی و دیگر اسباب و مکانهای گوناگون آمده است.

اما نور خورشید و گرما و سرما نیز از مواد فیزیکی بودند که برای پاکیزگی تن پوشها و اسباب آلوده از آنها بهره برده میشد. به اینگونه که پس از شستن آنها را در مقابل نور خورشید و گرما و سرما قرار می دادند و پس از زمانی آلودگی و چرکینی آن جسم بر طرف میگردید.

### مواد شیمیایی

مواد شیمیایی که در پزشکی ایران باستان از آنها برای پلشت بری بهره برده میشد را **یوزداثرگری** مینامیدند. مهمترین آنها از اینها هستند:

سداب (**Ruta Graveolens**)، اسفند (**Rue Sauvage**) یا سداب کوهی، اورواسنا، وهوگون، وهوکرته، هداپنته، اشترک، مورد، میخک، آویشن و شراب.

درباره جایهایی که آلوده شده اند، آمیخته یا جوشانده ای از سیر و سرکه و شراب می ریختند و بدین ترتیب پلشت زدایی میکردند.

اورواسنا، (**Urvasna**) از جمله گیاهان خوشبویی بوده که در پلشت زدایی هوای خانه ها بهره می برده اند، این گیاه همان صندل (**Santal rouge, blanc**) معروف است.

وهوگونه (هوگون، وهوگن) به گمان همان کندر است که از پلشت برهای قدیمی است، (یا کافور؟).

وهوکتو همان عود یا داربو (**Bois d'Aloes**) می باشد.

هداپنته، چوب انار می باشد.

از کافور نیز که از مواد خوشبو کننده بوده برای بخور و دود دادن بهره بری می گردیده است.

اشترک (**Gomme ammiacale**)، برای دود دادن و گندزدانی استفاده میشده و چون این ماده را بر روی آتش بریزند بخارهای آمونیاکی از آن بیرون میاید و برای کارهای گفته شده بسیار سودمند بوده است.

مورد (**Myrthe**) و میخک (**Girofle**) به خاطر داشتن اسانسهای خوشبو در پلشتی بری و پاک کردن چرکینی ها بهره برده میشده و نزد ایرانیان باستان بسیار ارجمند بوده است.

آویش یا آبش (**Origan de Perse-Thym**) یا صعترکه چون خوشبو بود در امر پلشت بری مورد بهره برداری قرار میگرفته است.

درباره گیاههای خوشبوی آورده شده در بالا از نگر آنکه همگی آنها خوشبو و همچنین دارای اسانس های قوی بودند و برای هدف یوزداثرگری سودمند بوده اند، بدین روی بسیار از آنها استفاده میشده است.

باید دانست گیاههای خوشبو درین باب نقش مهمی را ایفا می کردند، چنانکه در اوستا باربار از گیاههای خوشبو نام برده شده است (وندیداد باب 8 بخش 2) که زیر نام هر چوب خوشبو آمده اند.

اما درباره مگس باید دانست که این حشره را بسیار ناپاک و دوری از آن را بسیار بایسته میدانسته اند. باب 5 بخش 4 وندیداد درباره جابجایی بیماری به وسیله جانوران و مگس می باشد که در کوتاه چنین است:

« اگر ناپاکی به وسیله جانور و یا پرنده و یا باد و یا مگس به انسان سرایت نماید، باشد که زود تمام گیتی که خواهان زندگی پارسایی است، با روح سخت و تن گناهکار خواهند بود، چونکه بسیار است ناپاکی هایی که با آنها زمین بوی بد دهد. »

همچنین در بخشهای 2، 3، 4، 5، 6، 7، باب 5 جابجا کردن بیماریها به وسیله این حشره گوشزد شده است.

درباره مگس و جابجایی ناپاکی و بیماری از این حشره و بایستگی از میان بردن آن در آیین زرتشت بسیار آمده است. بخشهای 16، 17، 18، 19، 20، 21، 22 وندیداد نشان دهنده موارد بالاست.

برای اینکه بایستگی حشره کشی در آیین ایرانیان باستان نمایان گردد نوشته ای که از فیثاغورس تاریخنویس و دانشمند یونانی در فصل 4 کتاب سیاحتنامه خود درباره دخمه میترا از سوگندی که هر مرد و زن یاد میکند و مهر را مورد سخن قرار میدهد، میگوید:

« بر افزایش شماره آفریدگان خردمند که زمین را آباد و آرمیده می دارند، سوگند یاد میکنم برکشتن هر حیوان زیانکار، سوگند یاد میکنم بر شیار کردن و کشاورزی یک زمین و کاشتن یک درخت میوه، سوگند یاد میکنم بر جاری کردن آب خنک در خاک خشک و ساختن یک راه سوگند یاد میکنم. خشنودیم پس از مرگ از جایگاه نیکبختان رانده شوم اگر در آنها و زندگی این کردار نیک را انجام ندهم.»

بنابراین باید باور داشت که نابودی حشرات تا چه حد در پیشگیری و پخش بیماریهایی از قبیل تیفوس و مالاریا و مانند آنها کارگر بوده است.

## درمان بیماریها

در ایران باستان چند گونه درمان به دست پزشکان انجام میگرفته است. این درمانها چند بخش بودند که مهمترین آنها روان درمانی، گیاه درمانی و کارد درمانی (یا جراحی) بوده است.

## روان درمانی

تلقین که در راس درمانهای روانی بوده از خیلی قدیم در میان ایرانیان رایج بوده است، این تلقین بیشتر با دعا همراه بوده که آنرا **منترا (Mantra)** یا کلام خدایی میگفتند و در نسکهای دینی زرتشتیان آمده است که بزرگترین و ارجمندترین پزشکان آن پزشکانی هستند که با منترا (کلام خدایی) به درمان بپردازند.

این روش درمان یعنی منترا اینگونه بود که کلمات و واژه هایی چند به دردمند تلقین می گردیده و به وسیله قدرت و قوتی که در گوینده بوده در بیشتر موارد بی اثر نبوده است.

در وندیداد در باب 22 بند 2، 3، 4، 5، 6 به درمان بیماریها با منترا اشاره شده است.

بیشتر کلام مانتر برای درمانهای روانی در پزشکی ایران باستان رایج بوده و پزشکانی که به چنین درمانی سرگرم بودند را **منتر و بنش زو (Mantru Baechazou)** که همان منتر پزشک باشد، می نامیدند.

در میان زرتشتیان روش درمان به وسیله منتر بسیار رواج داشته، یکی از این روشها آن بوده که پس از شست و شوی بیمار مواد و گیاهان خوشبو را در آتش ریخته و منتر خوان با روشی برگزیده مانتر را برای بیمار می خوانده و بدین شکل در روان بیمار کارگر میافتاده و بیشتر بیمار پس از مانتر خشنودی خاطر و امیدی در خود احساس مینموده است.

## گیاه درمانی

چنین برمیاید که یکی از درمانهای نخستین و خیلی پیشینه دار که بشر بر آن دست گذاشته، درمان با گیاهان باشد. واژه **ارور و بنش زو (Orvaru Baechazou)** در نسکهای زرتشتی به چم گیاه درمانی آمده است.

در وندیداد آمده است (باب ۲۰ بند ۴، ۵، ۶، ۸، ۹) که اهورامزدا نباتات زیاد صدها و هزارها رویانده که آنها درمان بخش برای جان آدمی است و به آن درود فرستاده است که جهت رویارویی با درد و مرگ و سوختن و تب و سردرد و تب لرزه و .... باشد.

بند ۸ باب ۲۰ وندیداد چنین است: «از زیاد شدن آنها (یعنی گیاههای دارویی) ما بر دو (Dev) پیروز میشویم، و زیاد شدن دیو را جلو میگیریم، قوت آنها (یعنی گیاهان دارویی) برای مانند ما ای اهورامزدا زور آور است.»

این گفته اهمیت و جایگاه گیاههای دارویی را بخوبی روشن می سازد.

در بند ۶ از باب ۲۰ وندیداد چنین آمده است: «تمام گیاههای دارویی را ستایش می کنیم...»

پس بدینگونه جایگاه و ارج گیاهها و نباتات دارویی و سودمند در ایران باستان روشن میگردد.

گیاه درمانی بیشتر به سه گونه خوارکی یا بخوری و یا مالیدنی انجام می گرفته است.

فردوسی شاعر بلند پایه ایرانی درباره گیاه و درمان به وسیله آن شعرهای زیادی دارد، نمونه ای از آنها درباره کشته شدن سیاوش است :

جز ایزد که داند که آن چون برست  
که خوانی همی خون اسپاوشان

بساعت گیاهی از آن خون برست  
گیا را دهم من کنونت نشان

از گیاهان و نباتات و آنچه در پزشکی ایران باستان در نسکهای دینی و اشاره ها از آنها نام برده شده است:

- آب انار
- آبنوس (Eben)
- آویش (یا آبشن یا صعتر یا صعتر Marjolaine
- ارزن
- انقوزه Aesa Fetifda
- اورواسنا Urvasna
- اشترک
- بادرنجبویه - بادرنجبویه Melisse
- بالنگ Melon Medica, Citonier de Medie

Theofhrastos	تنو فراست
	برنج
	بنفشه
Canabis Indica	بنگ - در اوستا بنگه Bangha در اصطلاح گیاه شناسی
Pistacia acuminata	بنه
	تره (گندنا Poireau)
Moutrade noire	خردل سیاه
Achantus	روغن اقنطوس کرمان
	روغن بادام شیرین
	روغن تربانتیس
	روغن میوه جنگلی (یا روغن میوه های جنگلی که از آنها نیز در کتب ایران باستان نام برده شده است).
Safran	زعفران
	زنیق
	زیتون
Rue Sauvage	سپند - اسپند، اسفند
Rue	سداب
Poivrette	سیاه دانه
	سوسن
Thymus mumularis	سوسنبر یا سیسنبریا آس بویه
Shaeta	شننه
Basilic romain commun	شاه اسپرغم
	شیدر
	شیره گیاهان - در اوستا از شیره گیاهان بسیار نام برده شده است.
	عطریات
Bois d'Aoes	عود یا داربو
L'aurier	غار یا غار گیلان
Ghnana	غانه
Fraspat	فرسپات
Larix یا Larice	قطران
	کرفس
Chicoree	کاسنی
Encens	کندر
Sesame	کنجد
	گوکرن
	کونار (خشخاش)
	لاله (شقایق)
Myrthe	مورد
Girofle	میخک
	نیشکر
Vohoukretu	وهوکرتو
Vahugaona	وهوگون و هوکن (اسپست)
	یونجه

## جراحی

واژه جراحی یا کارد پزشکی یا کارد درمانی یا کرتو پزشکی (کره توینشه زو Karetubaechazou) در نسخه های ایران باستان بسیار دیده میشود. اما باید دانست جراحی به گونه کنونی نبوده، بلکه اگر بیمار از دیگر درمانهای پزشکی بهبودی نمیافت، آن هنگام از چاقو یاری گرفته میشد. پس پیشینیان ما آنگاه که از درمان با گیاه و دارو و تلقین و مانند آنها بهره ای نمیدردند از کارد یاری میگرفتند.

درباره جراحی و ویژگیهای جراح نزد ایرانیان باستان باورها و پایه‌هایی وجود داشته است که میتوان در کوتاه آنها را نام برد.

نخست اینکه جراح (در مکتب مزدیسنا) نمی توانسته است به کار جراحی دست بزند، مگر آنکه شایسته آن بوده باشد. بدین چم که هنگامی جراح می توانست مزداپرستان را جراحی کند که سه نفر از کسانی که مزداپرست نبودند را جراحی کرده و به نتیجه خوب رسیده باشد. وگرنه چنین جراحی گناهی بزرگ مرتکب گردیده که گناه " زخم عمدی " میباشد.

در وندیداد آمده است:

« زرتشت از اهورامزدا پرسش میکند که مزداپرستان جهت آموختن پزشکی چه باید بکنند؟ اهورامزدا پاسخ می دهد که اینان پیش از مزداپرستان باید در دو پرستان آزمایش نمایند، اول یک دوپرست را جراحی کنند اگر او بمیرد دوپرست دوم و اگر او هم بمیرد، سومی را جراحی کنند، اگر او هم بمیرد، آنکس که میخواهد پزشک شود تا ابد نباید بکار پزشکی پردازد و دیگر نباید به مزداپرستان دارو دهد و جراحی کند و اگر به مزداپرستان دوا دهد و جراحی کند و آنها را زخم کند، مجازاتش همان مجازات کسی است که زخم عمدی وارد آورد ( کوتاه شده بندهای ۳۶، ۳۷، ۳۸ از باب ۷ وندیداد).

درباره جراحی و ویژگیهای جراح ایرانیان باستان باورهایی داشته و آن این بود که اگر پزشک در درمان با گیاه نتیجه ای نگرفت، اگر ماهر باشد می تواند برای درمان زخمها و گره گوشتها(غدد) و همچنین بریدن اعضا و بند از کارد یاری گیرد. (دینکرت ۴). بنابراین از درونمایه نوشته بالا چنین برمیآید که جراح و جراحی پس از پزشک و پزشکی(پزشکی داخلی) به میان می آمده است.

پس به موجب بندهای ۳۶ تا ۴۰ باب ۷ وندیداد دو نکته بسیار اساسی روشن می گردد که شایان دقت است، یکی آیین و رسم پزشکی، دوم اجازه پزشکی که بنگر می رسد هر دو این مهم یا نخست از ایرانیان بوده یا آنکه ایرانیان یکی از نخستین پایه گذاران این دو بوده اند.

از داستانهایی که در جراحی ایران باستان آمده زاینده شدن رستم پهلوان نامی ایران و شکافتن پهلوی رودابه و بیرون آوردن رستم بدست پزشکان ایرانی بوده است.

## بیهوشی

درباره بیهوشی باید دانست به گونه ای که امروز از آن بهره می گردد نبوده ولی برای جراحی بیهوشی انجام میشده است. بسیار طبیعی است هنگامی شخص بیهوش و بخواب باشد بهتر می توان جراحی کرد. در افسانه های ایران باستان و پس از آن از دارو و گرد بیهوشی بسیار سخن رفته است و بنگر می رسد از **بنگ** بهره می برده اند.

بنگ که تازی آن بنج است را با شراب برهم زده در بیهوشی مورد بهره قرار می دادند. اما شراب را بهترین خواب آور و سبب بیهوشی می دانستند، چنانکه در شکافتن مادر رستم از این ماده برای بیهوشی بهره برده شده است.

## بنگ – Bangha

نامش در اوستا آمده است و در آن دوران و پس از آن در دوران ساسانیان از آن بهره برده می شده است.

داروی خواب آور - فیثاغورس در سیاحتنامه گوید:

« به دستگیری ابار (میراخور داریوش) داروی خواب آور به اسب داریوش داده می شد. »

اما بنگ چنانکه گفته شد از تخم کاناویس اندیکا گرفته میشود. همان شاهدانه است که مستی آور میباشد، بر اساس گفته هرودوت از دانه های آن در دوران ایران باستان بهره می گردیده است.

نویسنده **مخزن الادویه** گوید که « .... چون از بزرالبنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته به قدر یک با نخودی فرو برند خوابی طویل آرد ... »

ممکن است داروی هوشبر که در شاهنامه آمده است همین ماده باشد. فردوسی می گوید:

درافکنند درجام می چاره گر  
تو گفتی که بی جان و بیهوش گشت

بفرمود تا داروی هوش بر  
دادند و چون خورد بیهوش گشت

کنت دوگوبینو در کتاب تاریخ پارسیان (Comte du Gobineau) درباره پیدایش شراب و بهره گیری از این مایع برای بهبود بیماری در دوران پادشاهی جم گفتگو کرده و چنین می نگارد:

« هر وقت که پادشاه دارویی پیدا می کرد که برای درمان بیماران مفید بود، به رعایای خود اثر داروها و درمان بیماران را می آموخته. »

درباره سایر موادی که برای بیهوشی مورد بهره قرار گرفته است غیر از دو ماده بالا چیزی پیدا نشده، شاید هم بوده است ولی اکنون از آنها آگاهی در دست نیست.

فردوسی در داستان منبژه و بیژن فرماید:

بر آورد با بیژن گیو زور  
پرستندگان را بر خویش خواند  
پرستنده آمیخت بانوش بر  
همان خوردن و سرش بنهاد پست  
همی ریخت بر چوب بر چوب صندل گلاب  
که تاگشت بیدار و چشمش گشاد  
نگار سمن بر در آغوش یافت

می سالخورده بجام بلور  
منبژه چو بیژن دژم روی ماند  
بفرمود تا داروی هوش بر  
دادند چون خورد می گشت مست  
بگسترد کافور بر جای خواب  
بیاورد روغن مراو را بداد  
چو بیدار شد بیژن و هوش یافت

درباره شراب و بهره بری این ماده باید دانست که در ایران باستان مجاز بوده منتهی نه به گونه ای که شرابخواری و میگساری پسندیده باشد، بلکه تجویز این ماده تا اندازه ای ممکن بود ولی زیاده روی در آن را شایسته نمی دانستند.

در مینوخرد درباره شراب مطلبی بدینگونه آمده است:

« که می خوردن برای بیماران باندازه باشد، هضم را خوب و اشتهای خوردن را زیاد کند، در تن هوشیاری و خرد و خون فزاید، نور دیده و شنید گوش را زیاد نماید، خواب را آسانتر و آسوده تر نماید، اما اگر زیاده روی شود از نیروی خون کاسته شود، رنگ صورت را بردارد، خواب را سنگین و گران نماید و خداوند را از خود ناخشنود نماید. »

این همانی است که دانشمندان و پزشکان امروز به آن رسیده اند که مقدار به اندازه شراب نه اینکه بد نیست بلکه سودمند هم میتواند باشد.

## پزشک و پزشکی در ایران باستان

در اوستا واژه پزشک، بنشز (Baechaza) آمده که به چم چاره بخش و درمان کننده میباشد. در هرمزیش در میان ویژگی هایی که برای اهورامزدا آمده است، بجز از آنکه وی را دانا و توانا و بینا و آمرزیدگار، نگهدار و پاسبان و پشتیبان دانسته اند، در بخش هشتم درمان بخش و در بخش دوازدهم چاره بخش ترین خوانده شده است.

واژه پزشکی در پهلوی، پزشکی (Bajachki) و بنشزی (چاره بخشیدن) آمده است. اما واژه بیمار از ویمار میباشد.

بخش بندی پزشکان



در وندیداد آمده است که زرتشت از اهورامزدا پرسش کرد، که اگر پزشکانی چند باشند که یکی با کارد (چاقو و لوازم جراحی) دیگری با گیاه و سومی با کلام و کلمات پاک درمان کند، برتری با کدام است؟ پاسخ داده شده است: ای سپنتمان زرتشت برتری با پزشک سومی است که او پزشک پزشکان است. نگر از پزشک سوم همان است که امروز به نام پزشکان روانی یا Psychiatre آنها را مینامیم.

بجز این دسته پزشکان کارآموده، پزشکان دیگری نیز در ایران باستان بوده اند. مانند چشم پزشک و دادپزشک (پزشک قانونی یا پزشک رسمی و اداری) و ستور پزشک یا دامپزشک که بهبودی حیوانات به مانند اسب و سگ و ... میپرداخت.

باید دانست که در ایران باستان طبقات مردم به چهار دسته و تقسیم میشدند: روحانیون، سربازان و کشاورزان و صنعتگران.

در میان طبقات مختلف بالاتر از همه همان روحانیون بودند که پزشکان بیشتر از میان آنان برگزیده می شدند. اما برخی اوقات از طبقه کشاورز اگر به ویژگیهای گیاهان و داروها و به دانش پزشکی آگاهی داشتند و هنر خود را نمایان می ساختند، می توانستند بکار پزشکی بپردازند.

چنین برمیاید که آموزش پزشکان در سه مرکز بزرگ ایران باستان چون ری و همدان و تخت جمشید انجام می گرفته است. و آنگونه که از تاریخ بر می آید، آموزش پزشکان بر گردن فرمانداران بوده که پزشکی نظری و عملی در بیمارستانها آموزش داده میشد.

از این آموزشگاهها سه گونه پزشک خارج میشد، بدین ترتیب: نخست آنان که بهبود دهندگان الهی که همان روان پزشک باشد. گروه دوم آنان که با گیاه به درمان می پرداخته اند. گروه سوم پزشکی بودند که پزشکان رسمی کشور و مورد اعتماد دستگاه کشوری بودند. چنین برمیاید که جراحان زیر نظر این پزشکان کار می کرده اند.

چنین برمیاید که پزشکان پس از پایان دوره پزشکی در مراکز آموزشی خود به پزشکی نمی پرداختند، بلکه به شهرهای دیگر می رفتند.

در بخش ششم اردی بهشت یشت از پزشکی و جراحان ستایش شده است و آنان را درمان بخش بخشنندگان نامیده است.

### وظایف پزشک درمانگر

درباره وظایف پزشکی درمان کننده آمده است، که وی ناگزیر بوده، از حال بیمار بدرستی بازجویی کند و بازشناسی دقیقی از بیماری را بدهد و بازشناسی را بر درمان پیشقدم دارد.

پزشک می بایست بر بالین بیمار بیاید و ساعاتی چند که بر بالین وی است بررسی درست از وی کند. اگر بیماری پس از نیمروز ناخوش شود، پزشک می بایست پیش از شامگاهان نزد وی برود و اگر آخر روز بر بالین بیمار خوانده می شد، میبایستی همان شب درمان او را آغاز کند. اما اگر بیمار شامگاهان نیاز به پزشک داشت، چنین برمیاید که دیگر پزشک نمیبایست تا سپیده دم فردا همراهی بیمار را داشته باشد.

### آموزش و پرورش پزشکان

چنانکه از آموزش پزشکی در ایران باستان برمیاید در سه مرکز ری و همدان و تخت جمشید انجام میگردد و آموزشگاههای پزشکی در دوران ایران باستان در این شهرها بوده است. (اما نه مانند دانشکده گندیشاپور در دوران ساسانیان).

باز چنین برمیاید که در شهرهای همدان و ری و تخت جمشید بیمارستانهایی وجود داشته، چرا که برپا کردن بیمارستان(یا بهتر بیان داریم پناهگاه بیماران و سربازان بیمار) از وظایف فرمانداران بوده است. فرمانداران در مراکز مهم به تهیه دارو و پزشک می پرداختند که این امر جزو وظایف آنها بوده است. و طبیعی است که آموزش پزشکان در این مراکز(بیمارستانها) انجام می گرفته است.

به همین گونه میتوان گمان برد، که پرستاران و کسانی که از بیماران نگهداری میکردند، که به گونه پرستاران امروزی بوده اند، در مراکز بالا زیر نگر پزشکان و فرمانداران آموزش می یافته اند.

### آداب و آیین پزشکی و پروانه پزشکی

گمان نمیرود در هیچ یک از دینهای پیش از اسلام آموزش دانش پزشکی و پاسداری آداب و آیین پزشکی همانند آیین زرتشت باشد.

در ایران باستان بسیار آشکار تکلیف کسانی که خواهان آموختن دانش پزشکی بوده اند روشن شده است. سوگند نامه بقراط و آیین پزشکی که وی در دنیای پزشکی وارد ساخته، از بنیادی ترین پایه هایی است که از 2500 سال پیش تا به امروز در آن دگرگونی چندانی رخ نداده است.

**ولی می بینیم که در آیین زرتشت پایه های و بنیادهای دانش پزشکی پیش از بقراط به بهترین گونه خود انجام می گردیده است.**

در آیین زرتشت هر یک از پیروان اهورامزدا وقتی پروانه پزشکی داشت، که سه نفر از پیروان دینهای دیگر را درمان کرده باشد(بندهای ۳۶، ۳۷ باب ۷ وندیداد).

این امر چند دلیل داشته است:

آنکه از نگرش آداب پزشکی توانست، خود را بدون جاتبداری برای درمان فرد دیگری، با باور دینی دیگری، آماده سازد و تنها در اندیشه خود سود بیمار را ببیند، آنگاه در آینده پزشک کم همتایی خواهد بود. دیگر اینکه درمان این سه تن خود آزمون و آزمودنی برای جویندگان پزشکی بوده و پروانه پزشکی مزداپرستان به راستی پروانه نامه پزشکی یا لیسانس پزشکی بوده که سپس در دوران پس از اسلام هم انجام گرفته است.

### دستمزد یا پایمزد

در وندیداد آمده است که دستمزد یا پایمزد(یا ویزیت امروزی) برای پزشک و دامپزشک در برابر خدمت درمانی که برای افراد و طبقات گوناگون میکرده است به چه گونه ای بوده است.

اگر پزشک یک رییس روحانی (موید) را درمان میکرد، پاداشش نیایش خیر موید بود. برای درمان فرماندار یک استان (بزرگ ناحیه یا زندپت) چهار گاو نر، برای درمان حاکم شهر(دهو پت) یک حیوان اهلی درجه اول(به مانند شتر)، برای درمان رییس خانواده (مان پت) یک گاو ارزان قیمت و برای رییس ده (ویس پت) یک گاو میانه، برای پادشاه یک گردونه چهار چرخ بوده است (وندیداد باب ۷).

دستمزد پزشک برای بانوی رییس یک خانه، یک الاغ شیرده و برای بانوی ارباب ده یک مادیان و برای بانوی حاکم یک استان شتری ماده، به همین گونه برای افرادی از خانواده های بزرگ دستمزد گاو بوده است. از آن گذشته دستمزد برای دامپزشکان نیز منظور گردیده است، بدین شکل: دستمزد گاو بزرگ، قیمت یک گاو میانه و برای گاو میانه، گاو کم قیمت و برای گاو کم قیمت، یک گوسفند و برای یک گوسفند کم قیمت، یک تکه گوشت پرداخت میشود است(باب ۷ وندیداد).

دستمزد درمان با میزان بیماری و دشواری آن و جایگاه پزشک بستگی داشته است (وندیداد باب ۷).

چنین برمیاید که دستمزد پزشکان در ایران باستان جزو نخستین بدهکاری هایی بوده که افراد می بایست بی درنگ به پزشک پردازند و این مسئله در هیچ یک از اقوام پیشین از ایرانیان به مانند ایران باستان رایج نبوده است.

آنچه از تاریخ آن دوران نمایان میشود، این است که پزشک خوب می بایست درآمد کافی داشته باشد، تا بتواند در یک محل ممتاز که دارای اسباب زندگی باشد سکونت کند و خوراک سالم و لباس کافی و اسبان تیزرو داشته باشد، داشتن یک اسب تندرو برای پزشک از بایستگی ها بوده، زیرا بدون یاری از آن نمی توانسته به سرکشی بیماران برود، به ویژه آنکه مکان بیمار دور از خانه پزشک باشد.

پزشک می بایست پیوسته دارای مقدار کافی دارو و لوازم جراحی باشد. در اوستا آمده است پزشک باید از روی ناچاری هر روز به بیمار سرکشی کند و در برابر خدمت از طرف مردم به پزشک غذای خوب و خانه خوب و اسب تندرو داده شود.

پزشک بیشتر در پایان بیماری دستمزد خود را دریافت میکرده و می توانست پیش از آغاز درمان آنرا درخواست کند.

چنین برمیاید که جایگاه پزشک در ایران باستان بسیار ارجمند و گرانمایه بوده و با جایگاه پزشکان در میان کشورهای و اقوام پیش از خود مانند مصر و کلد و آشور و بابل و برخی کشورهای دیگر بسیار گوناگون بوده است و از هر گونه پزشک جایگاهی بالا و والا داشته است.

## تاریخ پزشکی پس از دوران هخامنشی تا ساسانیان

### اشکانیان

از پارتها نوشته و نشانههای پزشکی بسیاری به جای نمانده است و این میتواند به دلیل دست به دست گشتن قدرت از پارتها به ساسانیان باشد. همانگونه که از دشمنی ساسانیان با پارتها و از بین بردن همه نشانه های آنها بدست ساسانیان آگاه هستیم، میتواند دلیل نبودن نوشته ها و نشانههای پزشکی این دوران باشد.

گمان میرود پیشرفت دانش پزشکی در زمان اشکانیان ادامه ای از دوران هخامنشیان باشد و مانند دیگر دورانها به دست ساسانیان رسیده باشد.

به این همه چند تن دانشمندان و پزشکان نامی در این دوران میزیسته اند.

**آزونکس (Azonax)** یکی از دانشمندان ایران که در دانش پزشکی و شعبه نامی بوده است.

**فراثیس (Phraites) یا فرهانه** – فرهاد نام چند تن از شاهان اشکانی و نام دانشمندی از ایران که در میانه قرن چهارم میلادی نامی بوده است که به دین مسیحی گرویده است و چندین نوشته در مورد آن دین از خود به جای گذاشته است.

**مهرداد ششم حکمران پنتوس** که در خوراکش زهر ریختند و او جان به در برد. این پادشاه را میتوان یکی از دانشمندان پزشکی دانست که توانست خود را به زهرهای گوناگون خو دهد، که هیچ زهری بر وی کارگر نباشد. می گویند نوشته ای در دانش پزشکی داشته که به زبان رومی برگردانده شده و در گیاه شناسی نیز مردی آزموده و آگاه بوده است.

مهرداد مردی هوشیار بود و چون ترس آن را داشت که روزی بدست سردارانش زهر داده شود، خود را به زهر خوردن خو داده بود و آنقدر این امر را ادامه داد که میزان زیاد و کشنده زهر در وی اثری نداشت. برای نمونه هنگامی که در جنگی با رومیان شکست خورد و از این شکست بسیار افسرده شد و ننگ شکست را نتوانست بپذیرد، تلاش به خودکشی کرد و هر چه زهر خورد در وی بیهوده افتاد، به یکی از افرادش دستور داد تا او را با خنجر بکشد، او نیز چنان کرد و به زندگی مهرداد پایان داد.

بنابراین برمیاید که که روش خو دادن بدن به زهر در ایران باستان رواج داشته است. بدینگونه باید در تاریخ پزشکی نخستین **ایمنی شناس** را مهرداد اشکانی دانست همچنان که نویسنده آمریکایی تاریخ پزشکی، **اتول بتمان** وی را در کتاب خود چنین خوانده است.

## تاریخ پزشکی در دوران ساسانیان

آخرین پادشاه اشکانی به نام اردوان چهارم در نبردی که با اردشیر (۲۴۰ - ۲۲۶ میلادی) فرزند بابک نمود، شکست خورد و ایران در دست اردشیر که سر سلسله پادشاهان ساسانی است افتاد (۲۲۶ میلادی)، بدین گونه وی پادشاه ایران زمین و جانشین اشکانیان و هخامنشیان شد.

بنیانگذار ساسانیان اردشیر بابکان و شاپور اول و دوم و انوشیروان بیش از دیگر پادشاهان ساسانی در گردآوری و برگرداندن نسکهای دینی و دانشی تلاش کردند. شاپور در زنده کردن زبان باستانی و نسکها و آیین اوستا برآمد و نسکهای پزشکی و ستاره شناسی و جغرافیا و هنر که از ایران به هند و یونان رفته بود را گرد آوری کرد و آنها را سامان بخشید. اردشیر پادشاه ساسانی به همینگونه برای گردآوری نسکهای دانشی گروهی را به سرزمین روم و هند فرستاد تا آن نسکها را گردآوری کنند. ابن ندیم مینویسد: « اردشیر برای گردآوری کتاب از هند و روم و بقایای آثاری که در عراق مانده بود، کسانی را بدان ناحیه ها فرستاد و از آنها هر چه را متفرق بود گرد آورد و آنچه را متباین بود تالیف کرد.» پسرش شاپور اول نیز کار پدر را دنبال کرد و دسته ای از آن نسکها را از یونانی به پهلوی برگرداند. این پادشاه گروهی از پزشکان یونانی را برای آموزش پزشکی به ایران آورد.

پس از جنگ بین ایران و روم، و پیروزی شاپور اول بر **والرین** امپراتور روم و گرفتن انتاکیه، شاپور گروهی از اسیران رومی را بر آن داشت تا شهری در در نزدیکی شوشتر کنونی در خوزستان بسازند. نام این شهر «**گند شاه پوهر**» یا «**واندوشا پوهر**» ( **ve - Andew - Shapohr** ) به چم «**شاپور به از انتاکیه**» است. که پس از آن یکی از مراکز بزرگ پزشکی پیش از اسلام گردید.

به امر شاپور اول نسکهای پزشکی از زبانهای دیگر به پهلوی برگردانده شد و گروهی از پزشکان ایرانی، هندی و یونانی به آموزش در این مرکز علمی سرگرم شدند.

فردوسی درباره گشودن انتاکیه گوید:

که با یپل و لشگر برآمد ز راه  
دلیران رومی و کند آوران  
بدان تا نباشد به بیداد جنگ  
سواری ندیدند جنگی ز روم  
بسوی مداین فرستاد شاه  
همی تازه شد پیر گشته جوان  
که انتاکیه است این اگر نو بهار  
ز مشک اندر و خاک و ز زر خشت

به انتاکیه در خبر شد ز شاه  
سپاهی بدان شهر بدبیکران  
سه روز اندران شاه شد درنگ  
گشاده شد آن مرز آباد بوم  
اسیران و آن گنج قیصر ز راه  
زیس باغ و میدان و آب روان  
چنین گفت با مویدان شهریار  
کسی کو ندیدست خرم بهشت

از رویدادهای مهم دوران شاپور اول بیرون آمدن مانی و پیامبری او بود که آیین و کیش یا روش نو آورد. گروهی نیز به وی گرویدند. مانی از دانش پزشکی بی بهره نبود، مشهور است که شاپور درمان فرزندش را که بیمار بود از وی درخواست کرد، اما کودک در آغوش پدر جان سپرد.

## پزشکی و شاخه های آن در دوره ساسانیان

در کتاب بندهش کوتاه شده ای از دانشهای طبیعی و ستاره شناسی به شیوه ای که از اوستای دوران ساسانی به دست آمده این مطلب آورده شده است، دیگر آن که در **معجم البلدان**، **یاقوت حموی** آمده که در دوران ساسانیان در ریشهر (ریو اردشیر) از بخشهای ارجان، گروهی از نویسندگان بوده اند که به یاری خط مرموزی موسوم به **گشتگ** **Gashtagh** دانشهای پزشکی و ستاره شناسی و فلسفه را برجای گذاشته اند و آنان را **گشتگ دفتران** می خوانده اند.

در هوسپارم نسک **Hnpatam Nask** از نسکهای از دست رفته دوره ساسانی درباره پزشکی گوشه هایی به جای مانده است. برای نمونه از دو گونه بیماری یکی از بیماری واگیر و دیگری بیماری عادی گفتگو شده است. نخستین گروه تلفات زیادی می داده، ولی گروه دومی تلفاتی مانند نخستین نداشته است.

فردوسی در شاهنامه از قول برزویه می فرماید:

سر درمندان بدو گفت چيست	که بر درد آنکس که باید گريست
بدو گفت آنکس که افزون خورد	چو بر خوان نشیند خورش نشمرد
نباشد فراوان خوش تندرست	بزرگ آنکه از تندرستی بجست

در دینکرد آمده است که تندرستی بر دو گونه است نخست درستی تن و دوم درستی جان و پزشک را دو گونه شمرده است پزشک روحانی و پزشک جسمانی.

از نسکها و نوشتارهای پزشکی که از دوران ساسانیان بجای مانده است پزشکی به دو گونه انجام می گرفته است. نخست پزشکی جسمانی و سپس پزشکی روحانی، منترا.

درمان بیماریها با آنکه در پزشکی ایران باستان چنانکه از نسکهای آن دوران بدست میاید به سه یا پنج گونه انجام می گرفته است، اما در پزشکی بقراطی سه گونه بوده است: دارو و لوازم جراحی(آهن) و آتش(داغ کردن) و این امر پس از رخنه پزشکی بقراطی در پزشکی ایرانی در کشور ما بسیار رایج گردیده، منتهی درمان با منترا نیز بسیار معمولی بوده و رخنه خود را از دست نداده است.

## گیاه درمانی و موارد دارویی و خوراکی

در دوران ساسانیان که پزشکی در آن دوران درخشان تر از دوران پیش از خود بوده، افزون بر دانشهای پیشین دانستنی های بیشتری نیز بدان افزوده گردیده است.

چنین بر میاید که در دوران ساسانیان بررسیهای بیشتری درباره گیاهان انجام گرفته است و برای آزمایش گیاهان برزویه پزشک به هندوستان رفته است و پژوهش های گرانقدری انجام داده است.

در تاق بستان نقش درختی که شاخه هایش بر ستون پیچیده شده است و برگهای آن مانند برگ کنگر و در بالای آن به گل بسیار قشنگی ختم می گردد دیده می شود، چنین برمیاید که این گیاهان همان **گوگرد** باشد (یشتها ج 1 پورداود).

## درمان با نباتات

شماره زیادی از نباتات برای درمان در آن دوران بوده که برخی از آنها را تا هفتاد شمار کرده اند.

همچنین از نباتات زهردار نیز سخن به میان آمده است، که در پزشکی از آنها سود برده میشده.

در در تاق بستان نقش درختی دیده میشود که ممکن است همان درخت **ون یودیش Vun-I. Yudh-lesh** که درمان کننده هر بیماری در آن دوران بشمار می رفته باشد.

از ادویه و مواد خوراکی که در دوران ساسانیان بویژه در دستگاه شاهانه، چه از برای دارو و چه موارد دیگر؛ بهرمنند میشده اند میتوان اینها را نام برد:

شکر، (نی شکر که در خوزستان این درخت کشت میشده است)، زنجبیل **Gingem re**، زعفران (این زعفران از ناحیه قم و بوان بوده است)، گلاب، شاهسپرم (**Basilie romain**) بنفشه، نیلوفر، باقلای معطر، نرگس، گل سرخ، خیری **Vesicuria gnaphaloide**، ترنج، فلفل، عود **Bois d'Aloes**، شراب، انار و آب انار، نمک، عسل، شاهدانه، زیتون، بادام، گردو، جو(برای اسبان و چارپایان)، گونه های چربی ها، هلو، نارگیل، پسته، عدس، سرکه،

اسپند، خرما، (از حیره)، خردل، انقوزه، گوگرد، ترنجبین **Mannede Heydyaruuum Alkagi** ، کتیرا **Gomme** ، نیل **Indi go** ، زیره، خرمل، کرچک، زاج، صبر زرد، لاجورد **Azur Bleu Colialt** ، نوشادر **Sel d'ammoniaque** و مواد خوشبو مانند عنبر اشهب و مشک و کافور و صندل (این چهار ماده آخری بیشتر در کاخهای خسرو پرویز سوزانده میشد که کاخها را خوشبو سازد)، کندر **Encens** دارچین **Cannelle** اخته، بلسان ( بلسان مکی یا **Baume ou Mecque** ) ، لادن **Laudanum** ، مرکلی **Myrrke** که برای درمان زخمها بسیار بکار می رفته است، مورد **nnysthe** ، تره (گندنا) **poaiu** ، کاسنی (هندباء) **chi coree** ، موم و سیر.

در دوران ساسانیان در دانشکده پزشکی و بیمارستان گندیشاپور فزون بر پژوهش های پزشکی، دربارہ گیاهان نیز پژوهش هایی انجام میگرفته است و مسافرت **بروزیه پزشکی** به هندوستان از سوی انوشیروان در پی پیدا کردن گیاههای **پادزهری** بوده است.

فردوسی در این باره گوید:

پزشک پژوهنده آمد بکوه	بیاورد با خویشان آن گروه
زدانایی او را فزون بود مهر	همی زهر بشناخت از پادزهر
گیاهان کوهی فراوان درود	بیفکند از آن هر چه بیکار بود
از آن پاک تریاق ها برگزید	بیامیخت دارو چنان چون سزید

میگویند در بیماری سخت دختر ملکه چین که پزشکان چینی از درمان آن درمانده شده بودند، پزشک ایرانی **خرداد برزین** (در دوران خسرو پرویز) به چین رفت و بیماری او را بازشناسی کرد و برای تندی تپش قلب وی، **کاسنی و آب انار و تره** سفارش نمود. (برگ ۳۸۶ شعر فردوسی)

باید دانست رابطه ای که بین ایران و چین که در دوران قباد پادشاه ساسانی برقرار گردید، موجب شد، که از داروهای ایرانی به سرزمین خاقان و از آنسوی کالاهایی از آن سرزمین به کشور ما بیاید و این برای پزشکی ایران در دوران ساسانیان بی بهره نبوده است.

## دامپزشکی

در هوسپارم نسک از درمان حیوانات اهلی و سگ ها آمده است. همچنین **ستور پزشکی** (دامپزشک) در دستگاه نظامی ساسانیان جایگاه ی ارجمند داشت، وی به وسیله گیاهان حیوانات را درمان می کرد.

## آموزش و پرورش و آموختن دانش پزشکی در دوران ساسانیان

دربارہ آموزش و پرورش کودکان و جوانان دانستنی هایی در دست است، که تا اندازه ای دقیق میباشد. دسته ای از نجیب زادگان مانند دوران هخامنشی در دربار با جوانان خانواده شاهی به آموختن دانشهای گوناگون میپرداختند. اینان خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و سواری و شکار و شطرنج می آموختند.

« منابع تاریخی که داریم، اطلاعاتی درباب تعلیم دختران بدست نمیدهد، بارتلمه ( زن در حقوق ساسانی برگ ۸) چنین حدس میزند، که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه داری بوده است. بعلاوه بغ نسک( دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۷، بخش ۹) صریحا از تعلیمات زن در فن خانه داری بحث میکند. معذالک زنان خانواده های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل میکرده اند و این مطلب از یک عبارت کتاب « ماذیگان ی هزار دادستان» بدست میاید و آن اینست: یکی از قضات در موقعی که بمحکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سوالاتی از نمود راجع ببعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت. همینکه بآخرین سوال رسید، قاضی جوابی نداشت. آنگاه یکی از زنان گفت: « ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن، و بی تعارف بگو: نمیدانم. بعلاوه ما خود جواب آن را در شرحی، که مگوگان اندرزبذ نوشته است است، خواهیم یافت. « (ایران در زمان تاریخ ساسانیان – کریستن سن)

همچنین وجود زنانی مانند گردویه، آرمیدخت و پوراندخت نشانگر این است که آموزشهای زنان تنها در خانه داری نبوده است.

## بخش بندی، ویژگی ها و دستمزد پزشکان

چنانکه میدانیم در دوران ساسانیان همانند دوران هخامنشیان مردم به گروه های گوناگون بخش بندی شده بودند، روحانیون و لشگریان و دبیران و کارمندان کشوری و بزرگان. پزشکان بخشی از کارکنان کشوری بودند. جایگاه پزشکان در سلسله های ایرانی به دو درجه بود، اول **درستبذ (یا درواستوپت)** که پزشکان درجه اول بودند که پیشگیری از بیماریها و تندرستی همگانی مردم به گردن آنها بود. میتوان درستبذ را با مدیر عامل بهداری استانها و شهرستانهای امروزی همسان کرد.

دسته دوم پزشکان عادی و معمولی که همان پزشکان درمانگر بودند و از نگر جایگاه و درجه پایین تر از نخستین دسته قرار داشتند و بجز دو دسته بالا رییس کل پزشکان وجود داشته که او را «**ایران درستبذ**» میخوانند که میتوان به وی نام امروزی وزیر بهداری را داد.

از سویی رییس کل پزشکان جسمانی و روحی را **زرتشتروتوم Zarathush treotum** می خوانند که این را به موبدان موبد هم میگفتند.

بجز دسته های بالا در هوسپارم نسک در میان پزشکان کارآموده نام چشم پزشک نیز آورده شده است.

پزشکان چنانکه در پزشکی هخامنشیان آمد، به چند دسته بخش میشده اند:

- دسته اول پزشکان و شفادهندگان روحانی (روانی) بودند که برتر از تمام پزشکان بشمار میرفتند.
- دسته دوم آنان که با گیاهان درمان میکردند (گیاه پزشک) و نگهداران آتش یا آذربان که همگی به درمان بیماریها می پرداختند. اینان خود به دو دسته بخش بندی می شدند: گروه نخست همان **درستبذ** یا رییس بزرگ بهداشت بوده که کارشان از میان بردن دلیل بیماریهای همگانی بود، و گروه دیگر که پس از بخش شدن بیماری به درمان می پرداختند و **تن پزشک** خوانده می شدند.

در مورد تن پزشک اندرزهایی در اوستا شده است که پیش از آغاز به پزشکی باید آنها بکار گرفته شوند.

در کتاب دینکرت پهلوی در بخش هوسپارم نسک درباره رفتار پزشک با بیمار و بیماری، پندها و دوراندیشی های سودمندی آمده است. در این کتاب دستور داده شده است که اگر پزشک به تن پروری بپردازد و در بیمارپرسی و درمان کندی کند، گناه بزرگی کرده است.

وظیفه یک پزشک با وجدان آن است که اثر داروهای را که برای بیماران سفارش می کند، روز بروز با تیزهوشی کامل مورد بررسی قرار دهد و آنرا عوض کند و داروهایی که دارای ویژگی بهتری باشند به جای داروهای پیشین سفارش نماید.

بر پزشک بوده که از ناتوانان روزانه در زمان معین بازدید کند و در درمان آنان نهایت تلاش خود را بکار گیرد و با بیماری چنان در مبارزه افتد، که گویی با دشمن خود پنجه نرم میکند.

در ایران باستان به ویژگی هایی که پزشک باید دارا باشد بسیار اهمیت میداند. چون پزشکان تا اندازه ای از گروه اشراف زادگان و مردمان شریف بوده اند، می بایستی به آموزشهای بنیادی دست میزدند و در آخر فردی برگزیده میشد که جستارهای پزشکی را بخوبی آموخته باشد و در کار خود ماهر و با بیمار با آرامی و شکیبایی رفتار کند و تلاش کند بیمار را از روی وجدان درمان کند. افزون بر آن پزشک باید شیرین زبان و ملایم و مهربان و به کار خود افتخار کند، و از ادامه بیماری از روی آزمندی مال و اندوختن خودداری کند. پزشک باید خداترس بوده و تنها هدفش درمان بیماری باشد و بس. از آن گذشته پزشک اگر برای درمان و دستمزد خدمت میکند، می بایستی نخستین را بر دومی افزونی دهد.

اما آنکس که آزمند و بی مهر است و برای کار پزشکی ارجی نگذارد، پست ترین فرد از نگر جایگاه پزشکی میباشد.

گذشته از آن درباره ویژگی های پزشکی آمده است که فزون بر آگاهی گسترده از بیماریها، درباره اندام و بندهای بدن آگاهی فراوان داشته باشد، به بیماران خوبی کند و در برابر آنان شکیب و خوشرفتار باشد. درباره پزشک آمده است که باید با هوش و استعداد بوده تا بتواند بازشناسی درستی از بیماریها را بدهد.

به همینگونه درباره پزشک درمان کننده روح و جسم هر دو بایسته است که آزمایشهای مورد نیاز را با کمال مهارت انجام دهد، همانطور که در پزشکی دوران هخامنشی آوردیم (چنانکه در وندیداد آمده است)، اگر پزشکی سه نفر از پیروان دینهای دیگر یا بی دینان را درمان میکرد و آنان می مردند هرگز نمیتوانست به درمان دیگران بپردازد.

دیگر ویژگی های پزشک آن بود که باید به پاکي و دوراندیشی و اندیشه کردن در درمان کوشا باشد.

چنانکه گفته شد در دوران ساسانیان پروانه به پزشکان می دادند که مانند شهادتنامه و یا گواهی های امروزی بود، تا افرادی که شایسته پزشکی بودند، به درمان بپردازند.

دستمزد پزشکان در دوران ساسانیان مانند دوران هخامنشیان برقرار بوده، در یکی از بخشهای از دست رفته اوستای دوران ساسانی، یعنی هوسپارم نسک در مورد دستمزد پزشکان آمده است که پزشک می توانسته خوراکی های خوب، جامه های فاخر و خوب، اسبهای تندرو و به همینگونه پول بابت دستمزد درخواست کند. از آن گذشته پزشک می توانسته حتی از مردمان تهیدست دستمزد بگیرد و به اندازه درمانی که درباره افرادی که انجام میداده دستمزد بگیرد، همچنین مانند دوران هخامنشی قوانینی برای گرفتن دستمزد از رییس خانه و یا رییس ده و یا رییس کشور وجود داشته است.

پزشک درمانگر مجبور بود هر روز به هنگام نیاز به سرکشی بیمارش برود و بیمار باید دستمزد او پرداخت میکرد و محل و مکانی خوبی هم برای او فراهم میکرد.

در آن دوران پزشکان از نظر گرفتن دستمزد به چند دسته بخش بندی می شدند: نخست آن دسته از پزشکی که پزشکی را تنها از روی انسانیت و یا آمرزش الهی گزیده بودند، اینان بهترین پزشکان بودند.

دوم پزشکی که پزشکی را از روی انسانیت و آمرزش الهی و مال گزیده بودند. سوم پزشکی که تنها به مال دنیا چشم داشتند و بس. این پزشکان پایین ترین و پست ترین دسته پزشکان بودند.

## تاریخ پزشکی در ایران در دوران خسرو اول انوشیروان ( ۵۷۹ - ۵۳۱ میلادی )

در دوران پادشاه خسرو اول انوشیروان، آزادی تجارت بین ایران و بیزانس و آزادی مسیحیان در کیش خود برقرار گشت. مرزهای ایران از شرق تا جیحون (مرز ایران و سرزمین خاقان ترک) و از جنوب تا یمن گسترش یافت. اما دوباره روابط ایران و روم تیره گردید و ژوستینین (یوستی نیانوس Justinianos) از خسرو شکست خورد و تیسفون پایتخت شاه ایران شد.

انوشیروان با سیاست بسیار دانشمندان ای توانست آرامش را به کشور بازگرداند که در سایه این آرامش گروهی از دانشمندان را از امپراتوری روم شرقی به ایران جلب کند، فزون بر آن از کشور هند بوسیله بروزیه پزشک نسکهایی در دانش های گوناگون و نسکهایی پزشکی به ایران آورد. چون انوشیروان آن تعصب برخی از شاهان دیگر ساسانی را نداشت، بدین روی پیوسته در کوشش برای جلب دانشمندان بود. از آن گذشته کارهای دیگری انجام داده شد که به پیشرفت گندیشاپور انجامید.

از نکته های که شایان نگرش است آنکه انوشیروان درباره جستارهای علمی و بررسی و کاوش در جستارهای فلسفی، به وجود آمدن جهان و جهان بی پایان و ابدی و مانند آنها بسیار کنجکاو بود. به همین روی دستور داد تا موبدان را گرد آوردند تا در این باب گفتگو و کاوش کنند. بجز آنها اجازه داد گروهی از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند، نیز در این گردهمایی ها شرکت یابند. این امر می رساند که انوشیروان از دوستداران آزادی دین و اندیشه بوده است.



## مجلس کنکاش یا کنگره پزشکی

در دوران انوشیروان پزشکان و فلاسفه بسیاری در دربار به خدمت سرگرم بودند، از جمله جبرائیل پزشک گندیشابور و بیادق پزشک و سرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ و بروزیه پزشک. هر یک از آنان بخشی از امور پزشکی و یا دانشی را به گردن داشتند.

جبرائیل رییس پزشکان دربار بود. سرجیس به ترجمه نسکهای فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی می پرداخت و بیادق پزشک به نوشتن نسکهای پزشکی و بروزیه پزشک به ترجمه نسکهای دانشمندان هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست بود سرگرم بودند.

هنگامی در گفتگوی فلسفی و پزشکی ناسازگاری بین دانشمندان و فلاسفه و پزشکان سایر کشور پیش می آمد به امر پادشاه مجلس کنکاش در دربار بوجود میامد. این مجلس کنکاش را میتوان به نام کنگره بزرگ علمی و حکمتی نامید، که بنیان گزار آن انوشیروان پادشاه ساسانی بوده است.

درباره کنگره گرفتن و کنکاش در ایران باستان بسیار آمده و **انجمن ساختن** از ویژگیهای تمدن ایرانی است. اما از انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی کنسولتاسیون پزشکی نیز در ایران باستان نام برده شده است. در شاهنامه آمده است: آنگاه که کاوس به مازندران رفت و در هنگام نبرد چشمهایش تار شد پزشکان دور هم گرد آمدند و از بازشناسی درماندند.

فردوسی گوید:

پزشکان فرزانه گرد آمدند  
ز هر گونه نیرنگها ساختند  
همه یک بیک داستانها زدند  
مرآن درد را باز نشناختند

ریاست کنگره با جبرائیل درستبند(درستباد) بود. بجز وی یوحنا پزشک و پزشکان دیگر در این کنگره شرکت داشتند. صورت مجلس کنگره پزشکی بصورت کتابی درآمده است. (تاریخ الحکما قفطی).

## بروزیه پزشک

از پزشکان و دانشمندان نامی دوران انوشیروان، بروزیه پزشک را میتوان نام برد که رییس پزشکان شاهی بود. وی چنانکه گفته شد به هند رفت.

شرح حال بروزیه بدین گونه در کتاب کلیله و دمنه آمده است:

« چنین گوید بروزیه پزشک مقدم(رییس) پزشکان پارس: که پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علما دین زرتشت و اول نعمتی که خدای تعالی بر من تازه گردانید، دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من، چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت و ترشیح (پرورش و شیردادن) مخصوص بودم. چون سال عمر به هفت رسید مرا بر خواندن علم پزشکی تشویق و تحریک نمودند و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن میکوشیدم، تا بدان صنعت شهری تمام یافتم و در معالجه بیماران مهندی(راهنمایی شده) شدم، آنگاه نفس خویش را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت خیر گردانیدم، و فور مال و لذات حال و ذکر سائر و ثواب باقی و پوشیده نماند که علم پزشکی به نزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است و درکتب پزشکی آورده اند که فاضلترین پزشکان آنست که علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نمایند که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کاملتر ببینند و رستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت او است اما گاه که علف ستور است خود بنتیجه حاصل آید. درجمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر کجا بیماری نشان یافتم که در وی امید صحت بود معالجه او بر وجه حسبت(برای خدا و بدون طمع و اجر) کردم و چون یک چندی بگذشت و طایفه از امثال خود را در مال و جاه بر خویشان سابق دیدم نفس بدان مایل گشت..... »

از کارهای دیگر برزویه پزشک، برگرداندن نسکی به نام **Panchatantra** از سانسکریت به پهلوی است. کتاب دیگری به نام **حکمت هندی**، که در ۱۰۷۰ میلادی (۴۶۲ هجری) بدست **شمعون انتاکی** از تازی به یونانی برگردانده شد را هم از برزویه میدانند.

## بزرگمهر (بوزرجمهر)

نام بزرگمهر در شمار نامهایی است که در تاریخ از آن به بزرگی و دانایی یاد میشود. افسانه ها و داستانهای بسیاری درباره وی گفته شده، که ممکن است بسیاری از آنها از راستی دور باشند، اما می رساند که وی نقش بسیار مهمی در تاریخ فلسفه و پزشکی ایران باستان بازی کرده است.

شرح حال این وزیر و اثر وی بر روی پادشاهی نوشیروان و بازدهی بر روی دانش آن دوران بسیار شایان توجه است. نخست بزرگمهر توجه و مهر شاه را بخود جلب کرد و برای آموزش و پرورش فرزند نوشیروان، هرگز گماشته شد. هرگز نسبت به بزرگمهر خوش رفتاری ننمود و استاد را از خود آزد، اما سپس از کرده خود پشیمان شد و جایگاه بزرگمهر بالا گرفت، تا آنکه به وزارت رسید و در امور کشوری با شایستگی بسیار به شاه خدمت نمود.

از داستانهای مشهور بزرگمهر پاسخی است به این پرسش در پیشگاه نوشیروان داده است:  
که بزرگترین بدبختی چیست؟

فیلسوف یونانی گفت پیری و گودنی که با تنگدستی و نداری با هم باشد، دانشمند هندی گفت بیماری های جسمی که با دردهای روحی فزون گردد، **بزرگمهر گفت که آدمی ببیند که عمرش در حال به پایان رسیدن است و کار نیکی نکرده باشد، این بدترین بدبختی هاست.** این پاسخ در پیش خسرو بسیار پسندیده آمد و مقام و ارج بزرگمهر در برابر دانشمندان و فیلسوفهای خارجی نمایان شد.

**سیمون انتاکی** که در حدود سال ۱۰۷۰ میلادی کتابی از عربی به یونانی ترجمه کرده است و درباره فلسفه یونان می باشد، آنرا از بزرگمهر میدانند (تاریخ پزشکی دکتر الگود برگ ۵۳).

«**یادگار بزرگمهر**» نام یکی از پندنامه های پهلوی است نویسنده آنرا بزرگمهر میدانند.

## بیمارستان و دانشگاه پزشکی گندیشاپور

چنانکه که آمد، در سال ۲۴۱ میلادی **والریانوس Valcrianos** در پی هجوم به ایران برآمد و کپدوکیه را گرفت، در نتیجه ایرانیان عقب نشینی کردند و سپس طاعون در لشگریان روم افتاد و جنگ به درازا کشید. شاپور پس از گرفتن شهر انتاکیه و اسیر نمودن امپراتور روم والریانوس شهری در داخل ایران بنا کرد. این شهر که به نام گندی شاپور نام گذارده شد، بدست اسیران رومی و یونانی در خوزستان در شرق شوش و جنوب شرقی دزفول و شمال غربی شوشتر که مکان کنونی شاه آباد است به دستور شاپور اول ساخته شد.

شاپور هفت سال برای ساختن دانشگاه گندی شاپور تلاش کرد و در روز بازگشایی گندی شاپور گفت:  
«**شمشیرهای ما مرزها را می کشاید و دانش و فرهنگ ما، قلب ها و مغزها را تسخیر میکند**»

**جمال الدین قفطی** نویسنده **تاریخ الحکما** مینویسد: «شاپور هر دانشمند جدیدی را که برای درس دادن در دانشگاه برگزیده میشد، پیش از در مجلس دانشمندان احضار می نمود و سپس به مناظره امر میکرد». پس از آن اگر دانشمند از این آزمون بیرون میامد، لباس فرخنده ای میگرفت که ویژه استادی بود.

خوزستان در سال ۱۹ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) به دست تازیان مهاجم افتاد ولی گندی شاپور با چنگ گشوده نشد بلکه اهالی گندی شاپور به گونه اتفاقی، بدون خونریزی با مهاجمین تازی پیمان سازش نوشتند و به همین خاطر بر شهر آسیبی وارد نشد.

شهر جندی‌شاپور به نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت و خرما و زراعت مشهور بوده است. پس از شاپور اول (۲۳۸ م.)، شاپور دوم آن را محل زندگی خود قرار داد، یعنی اقامتگاه سلطنتی شد.

**جمال الدین قفطی** نویسنده **تاریخ الحکما** درباره گندی‌شاپور چنین گوید:

«مردم جندی‌شاپور از پزشکان که در فن پزشکی بسیار ماهر میباشند و از دوران ساسانیان این دانش آن سرزمین جایگاهی بلند داشته و ایجاد شهر را به فرزند اردشیر پس از فتح انتاکیه و غلبه بر امپراتور روم که دختر قیصر را خواست و او دخترش را به زوجیت شاپور داد منسوب می دانند.»

در کتاب **مجل التورایخ و القصص** در باب گندی‌شاپور آمده است:

که این شهر از بناهای شاپور می باشد و گفته است که در «**به از اندیوشاپور**» بدین چم است که **اندیو** اسم انتاکیه در زبان پهلوی و **به از اندیو** به چم بهتر از **انتاکیه** و آنرا شاپور مانند شطرنج نهاد، هشت راه در هشت را و در آن موقع شطرنج نبود اما شکل شهر مانند شطرنج بود، اکنون خرابست و دهی بر جا مانده است. (قریب سال ۵۳۰ هجری قمری - خلاصه ای از مجمل التورایخ و اقصص).

بعدها بر اثر ناسازگاری های مذهبی میان امپراتوران روم و نسطوریان، گروه زیادی از این دانشمندان به ایران پناهنده شده و گروهی از آنان به این شهر روی آوردند. از سوی دیگر شاپور دوم و انوشیروان هر دو درباره گردآوری دانش در این شهر منتهای تلاش خود را بکار بردند تا این شهر به پایگاهی از دانشهای آنروز درآید.

### پزشکی و فلسفه در گندیشاپور

به گفته **ابن الندیم** در **الفهرست**، شاپور دوم پزشکی یونانی به نام **تیاوروس** را برای درمان خود به این شهر فرخواند و او به درمان شاه ایران پرداخت. وی نزد شاپور بسیار گرامی بود و گفته میشود کتابی نیز در دانش پزشکی نوشته است که پس از آن به تازی برگردانده شده است.

این پزشک یونانی چنان در دل شاپور راه یافت و چنان گرامی و ارجمند بود که به دستور شاپور کلیسایی در گندی‌شاپور برای وی ساخته شد و گروهی از هم کیشان وی را که جزو اسرا بودند آزاد ساخت.

پس از شاپور، خسرو انوشیروان چون همانند شاپور دوستدار دانش و فلسفه و اندیشه بود دستور گردآوری نسکهای مهم پزشکی، فلسفی و علمی را داد و به همین گونه به پیشرفت این مرکز علمی کمک فراوانی کرد.

گرد آوردن دانشمندان در کنگرهای پزشکی و مجالس گفتگو و فرستادن برزویه پزشک به هند به دستور انوشیروان و آموختن فلسفه نزد فیلسوف سوری به نام **اورانیوس** همه دست به دست هم داد تا گندی‌شاپور بزرگترین مرکز پزشکی پیش از اسلام درآمد.

در گندی‌شاپور گروهی از پزشکان ایرانی و هندی و سریانی و یونانی به آموزش پزشکی سرگرم بودند و این آموزش نخست به زبان یونانی و سپس پهلوی بود، ولی زبان پزشکان گندی‌شاپور پارسی بود. نشانه های زبان پارسی در بخشهای داروسازی بسیار روشن و نمودار است. در کتاب **تریاق ابن سراپیون حبی** به نام **حب حکیم بروزیه پزشک** که برگردان لاتین آن **Pillulac Barsiati Sapientis** است، آمده است که در گندی‌شاپور پزشکان ایرانی در داروسازی بسیار قوی بودند. (گرفته شده از تاریخ پزشکی نوشته دکتر الگود برگ ۵۳).



پیشرفت دانستنی ها و دانشهای یونانی در شهر رها، از سوی انتاکیه و به سبب گسترش کیش مسیح در قرن دوم میلادی در آن رواج کامل و سپس رسمیت یافت. گروهی از ایرانیان در دوران ساسانی به کیش مسیح درآمدند و در این مدرسه از ایرانیانی که قبول آیین مسیح کرده بودند، در کلیساهای بین النهرین مشهور می باشند و نسکهایی چند بدست گروهی از دانشمندان ایرانی به سریانی نوشته شده است.

مردم رها در قرن دوم با لهجه ای که نام آن سریانی و شاخه ای از زبان آرامی است، گفتگو می کردند که در نتیجه زبان مسیحیان این ناحیه شد و پس از پا گرفتن دانشهای یونانی در این شهر این لهجه، زبان دانشیک این مرکز و نتیجه آن شد که گروهی زیادی از نسکههای یونانی را به سریانی برگردانده شوند. سپس در دوران اسلامی گروهی از مترجمان این نسکهها یونانی را یا یکسره از یونانی به تازی و یا از سریانی به تازی برگرداندند.

در شهر رها پس از حدود قرن چهارم میلادی مکتبی نو به نام **مکتب ایرانیان (Ecole des Perses)** پیشرفت و شهرت بسیار یافت چون بیشتر شاگردان این مدرسه ایرانی بوده اند. این مکتب با آمدن نسطوریوس رواج بیشتری یافت.

شهر رها در آنزمان به دلیل بوجود آمدن این مکتب ایرانیان شهرت بسزایی یافته بود. اما مکتب نصیبین نیز مانند رها مرکز علمی بزرگی شد و بدرستی برای بار دوم مکتب نصیبین بدست دو تن، به نام **برسوما Barsauma** از اسقفهای ایرانی نژاد که به سال ۴۴۹ به امر فیروز پادشاهی ساسانی مقام «مہتر» نصیبین را یافت و **نرسی Narces** از اسقفهای دیگر ایرانی، رواج یافت.

پس از آنکه نسطوریان در قرن چهارم میلادی از روم رانده شدند، مکتب خود را در شهر رها تشکیل دادند. سپس باری دیگر از آنجا هم رانده شدند و در نتیجه راهی ایران شدند. شاهان ایران با این مسیحیان رفتاری نیکو داشتند و وجود آنها را هیچگونه خطری برای ایران نمی پنداشتند. مورد کیش آنان نیز کمکهایی به آنها می شده است و یکی از جهات پیشرفت مدرسه نصیبین همین امر بود.

اینان پس از بسته شدن مراکز آموزش خود به داخل ایران روی آورده و در گندیشاپور ساکن شدند و در مدرسه پزشکی و بیمارستان گندیشاپور آغاز به کار کردند، که در آنجا پزشکی ایرانی و یونانی و هندی را با یکدیگر آمیخته شده بود و به کار میرفت. پزشکی یونانی را یونانیان با خود آوردند، و پزشکی هندی هم که از مشرق به ایران راه یافته بود، با پزشکی ایرانی آمیخته شد. درآمد این آمیختگی بخش بزرگ و مستقل **پزشکی ایرانی** پیش از اسلام و پس از آن پایه های پزشکی پس از اسلام و دنیا گردید.

باید دانست در مکتب گندیشاپور بجز برگردان نسکهها پزشکی و نوشته های بقراط و جالینوس، از پزشکی اوستایی و دانش پزشکی دوران هخامنشیان نیز بهرگیری می شده است.

فزون بر اینکه شهر گندیشاپور مرکز پزشکی دوران خود بود، به تلاش شاپور دوم یکی از مراکز مهم نساجی و عطر سازی نیز گردید.

چنانکه که آمد پزشکی گندیشاپور بیشتر آمیخته ای از پزشکی ایران و هند و یونان بود. روش های نوین درمان بیماریها توام با فن داروشناسی و داروسازی پیشرفت بسزایی یافت، بدین چم که پزشکان گندیشاپوری روش های علمی روز را با دانسته ها و یافته های تازه خود تکمیل میکردند و روشی پدید آوردند، که **روش ایرانی** نام گرفت، بگونه ای که درمان آنان بر یونانیان و هندیان دوران پیشی داشت.

از برتری های بزرگ دانشگاه گندیشاپور آن بود، که در این دانشگاه فزون بر آموزش علمی، حکمتی و فلسفی و ریاضی، علوم پزشکی رواج بسیاری داشت و فزون بر دانشکده پزشکی بیمارستان آموزشی آن نیز در کنار دانشگاه بزرگ گندیشاپور وجود داشت که گروه زیادی از دستداران پزشکی از ایران و خارج بدانجا روی می آوردند و نتیجه آن شد، که سالانه گروهی به نام پزشک از دانشکده گندیشاپور خارج میشد.

از این گروه بخشی یا در درون کشور به پزشکی میپرداختند و یا اگر از خارج از کشور بودند به میهن خود برمی گشتند و در آنجا به درمان بیماران می پرداختند. یکی از این پزشکان دانشکده گندیشاپور **حارث** فرزند کده است، که از عربستان به ایران آمد. وی پس از پایان از دوره پزشکی دوباره به عربستان برگشت و به گفته **قفطی** و **ابن ابی اصیبه** نویسنده **عیون النبا فی طبقات الاطبا** نخستین پزشک تازی می باشد که و دست کم یک بار به پیش خسروانوشیروان پادشاه ایران راه یافته است.

هنگامی که دین رسمی امپراتوری روم شرقی مسیحی نبود، مسیحیان ایران آرامش کامل داشتند. اما همینکه **کستانتین** امپراتور روم شرقی به آیین مسیح درآمد، مسیحیانی که در نزدیکی مرزهای ایران و روم زندگی میکردند وقتی دیدند، دولت نیرومندی با آنان هم دین شده است، به سوی امپراتوری روم شرقی گرویدند. این مسئله یکی از موضوعات بسیار مهم دوران حکومت ساسانی شد. وجود این مسیحیان و ارمنستان سبب بسیاری از جنگهای بین ایران و روم بود، اینان در میان جنگ بین دو کشور نقش مهمی را در نتیجه جنگها بازی می کردند.

## پزشکان ایرانی گندیشاپور

در بیمارستان گندیشاپور گروه زیادی از پزشکان ایرانی سرگرم به آموزش و پرورش پزشکان و پژوهش و ترجمه بودند، از نامی ترین آنها خاندان بختیشوع است که در چندین نسل به ریاست پزشکی گندیشاپور سرگرم بودند.

- بختیشوع بزرگ نخستین پزشک این خانواده
- جورجیس گندیشاپوری
- بختیشوع دوم فرزند جورجیس
- جبریل فرزند بختیشوع دوم از پزشکان بزرگ گندی شاپور در دربار هارون تا آنجایی که میشد به پارسی سخن میگفت.
- جورجیس دوم فرزند بختیشوع دوم و برادر جبریل
- بختیشوع سوم پسر جبریل
- عبیدالله اول فرزند جبریل
- میکایل فرزند دیگر جبریل
- یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم
- جبریل دوم فرزند عبیدالله
- بختیشوع چهارم فرزند یحیی
- ابو سعید عبیدالله فرزند جبریل دوم
- عیسی بن شهلافا از دانش آموزان جورجیس گندیشاپوری که پزشک منصور شد.
- شاپور فرزند سهل از پزشکان گندیشاپور که در داروسازی بسیار کارآموده بوده است.
- دهشتک برادر ماسویه پزشک و رییس بیمارستان گندیشاپور.
- میکایل برادر دهشتک
- سرجیس، از شاگردان جورجیس بزرگ که در نبودن استاد راست گندیشاپور را داشت.
- ماسویه از پزشکان بزرگ گندیشاپور. اروپاییان او را **Mesue** مینامند.
- جورجیس فرزند میکایل فرزند ماسویه.
- عیسی بن چهاربخت از شاگردان جورجیس.

- ماسرجیس
- سلمویه
- عیسی بن ماسه
- یعقوب ماهان

نخستین بیمارستانی که در اسلام برای درمان بیماران ساخته شد، بیمارستان بغداد بود که در زمان هارون الرشید و به وسیله جبرئیل فرزند بختیشوع از روی بیمارستان گندی شاپور ساخته شد. گفته میشود جبرئیل از دهشتک، پزشک زرتشتی که آزمون سرپرستی بیمارستان گندی شاپور را در دست داشت، خواست تا به بغداد برود و سرپرستی بیمارستان بغداد را به گردن بگیرد، ولی دهشتک نپذیرفت و به جای خود ماسویه را برای این کار روانه کرد.

روش کار در بیمارستان بغداد همانی بود که در بیمارستان گندی شاپور سالها دنبال میشد. آموزشگاه و بیمارستان گندی شاپور که پژوهشگر بلندپایه ای مانند سارتن در کتاب نفیس خود به نام «مقدمه تاریخ علم» آنرا به نام دانشگاه می خواند، هم در دوره ساسانی و هم پس از آن دوران تا قرن سوم و چهارم هجری همچنان مرکز پزشکی و دانشهای وابسته به آن در ایران بود.

نخستین نسکهای پزشکی به دست همین گروه از پزشکان که به «گندی شاپوریان» شهرت یافته اند، به زبان تازی برگردانده شد و مهمترین نسکهایی که چه در پزشکی و چه در داروسازی که قرنها پس از آن بن مایه پزشکان مسلمان شد به دست همین پزشکان نوشته شده بود.

بنابراین شکی نیست که بررسی دربارہ نخستین نهادهای پزشکی دوران اسلامی و نخستین نسکهایی که در این رشته به زبان تازی برگردانده و یا نوشته شده و همچنین شرح حال نخستین پزشکانی که در اسلام و دولت خلفا به این کار پرداختند، کمک بسیار گرانبهائی در روشن شدن پیشینه پزشکی دوران ساسانی خواهد نمود.

گویند در زمان ساسانیان بر درگاه دانشگاه گندی شاپور نوشته بود:

«دانش و هنر برتر از زو و شمشیر است»

بن مایه ها

- تاریخ طب در ایران - دکتر محمود نجم آبادی
- ایران در زمان ساسانیان - آرتور کریستن سن
- تاریخ و فرهنگ ایران - دکتر محمد محمدی ملایری
- شهردان؛ تاریخ زرتشتیان فرزندان زرتشتی - رشید

گردآورنده:  
شاهین کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>